کتابخانه شخصی حسین کی استوان طهرانی
شماره ۱۳۱ نام کتاب

۱۲۸

وقف کتابخانه ... استوان

میکروفیلم تهیه شد
۱۳۸۴/۵/۸

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب حسنیه (صحاح اول افتاده) فارسی
مصنف ابراهیم استرآبادی
مؤلف
خطی نستعلیق مجلول شکسته ۱۶ سطری بخط کلبعلی جلد میشی عنابی
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۲۲ رجب ۱۲۰۶ عدد اوراق
جزء کتب حکمت و کلام شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۲۶۵۸ شماره قبض
واقف حسین کی استوان تاریخ وقف آبان ۱۳۴۸
طول ۲۱ عرض ۱۲/۵ شماره صفحات

کتابخانه حسینیه ارشاد
۲۷۱
شماره دفتر
تاریخ

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی ... حسن ... استوان

۱

کنند که در زمان هرون ملعون مردی بود بازرگان و با نعمت فراوان و از مشاهیر زمان بود و در بغداد بمحبت
اهلبیت شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می بود و بعد از شهادت آن
حضرت پیوسته ظلم اعدای اهلبیت اموال از دست او برفت و درویشی روی بوی نهاد و هیچ چیزش نماند
الا یک کنیزی که در سن پنجسالگی وی را خریده بود و بمکتب داده بود و مدت بیست سال در حرم محترم امام جعفر علیه السلام
آمد و شد کردی و قریب بیست سال بمطالعه کتب مشغول بودی و از انواع علوم نصیب داشت و از حسن و ملاحت نظیر
نداشت چون شقت فقر و فاقه بر خواجه دست یافت و اکثر شیعیان اهلبیت مخفی می بودند روزی خواجه با کنیز
خود اظهار شکایت نمود و گفت ای حسنیه تو مرا بجای فرزندی و مرا بغیر از تو کسی دیگر نیست و از برای تو زحمتها
کشیدم بسیار تا ترا باین مرتبه رسانیدم و امروز تو بانواع فضائل و کمالات آراسته و پیراسته ای و در روز فراغت چاره
درباره من نکنی که هجوم فقر و استیلای احتیاج و درویشی کارم برسوائی کشیده چه چاره کنم و چه اندیشه نمایم حسنیه
گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد من بدولت تو باین مرتبه رسیده ام و من از خریده تو و پرورده نعمت
توام و ترا بر من حق بسیار است اگر مصلحت باشد یک سخن گویم خواجه گفت بگوی حسنیه گفت ای خواجه مصلحت
آن می بینم که مرا پیش هرون الرشید بری و عوض فروخت من کنی اگر از قیمت پرسد بگوی صد هزار دینار زر
خلیفتی اگر پرسد که وی چه هنر دارد بگوی وی را هنری است که اگر تمام علمای عصر تو حاضر شوند و با او بحث
نمایند مغلوب و ملزم گردد خواجه چون این بشنید گفت حاشا که این کار بکنم از آنکه مبادا آن ملعون بعد از آنکه
کیفیت تو و فضیلت تو و سیرت و صورت تو بر آن ملعون حالی گردد و بطریقی باشد ترا از من بستاند
و من پیش تو نتوانم برد و خرسندی من بتو است پس حسنیه گفت ای خواجه مترس که ببرکت محبت اهلبیت تا مرا

حیات باقی است کی مرا از تو جدا نتواند کرد برو و توکل بر خدا کن که آنچه خیریت ایشان خواهد شد خواجه بنا بر مبالغهٔ
حسنیه بر خواست و پیش یحیی ابن خالد برمکی آمد که وزیر هرون الرشید بود و کیفیت خود و کنیز با وی گفت یحیی
گفت برو و کنیز را بیاور خواجهٔ بیچاره رفت و کنیز را بخانهٔ یحیی آورد و چون یحیی صورت و فصاحت او را دید
متحیر ماند و کنیز را برداشت با خواجه و بدار الخلافه رفت و کیفیت را بعرض رسانید هرون الرشید ملعون بفرمود
تا کنیز را پیش وی آوردند حسنیه برقع بر روی کشیده بود و چون بمجلس حاضر شد دعای هرون بجا آورد و شعری
شعری چند در دعای او بجای آورد هرون را بسیار خوش آمد بفرمود تا برقع از روی او برداشتند صورتش
با سیرت موافق دید پس با خواجه گفت بهای کنیزک را بگوی که چه است و نام او را بگو خواجه گفت نام کنیزک من
حسنیه است و بهای او صد هزار است دینار زر خلیفتی است هرون گفت بچه سبب بهای او را بصد هزار دینار گفتی
گفت بر آن سبب که اگر جمله علمای عصر تو جمع آیند و با او در علوم دینیه و مسائل شرعیه بحث نمایند او را ملزم نتوانند
کرد هرون گفت اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم تا تو را گردن بزنند و کنیزک مرا باشد خواجه گفت که
اگر وی را ملزم نتوانند کرد چکنی هرون گفت من صد هزار دینار را بتو دهم و کنیزک تو را باشد خواجه گفت
لنمقدار مرا مهلت ده که با کنیز چند کلمهٔ سخن گویم خواجه با کنیز آنچه اندیشه او بود گفت حسنیه گفت ای خواجه هیچ اندوه
بدل راه مده که از برکت ارواح حضرت رسول صلی الله علیه و امیر المؤمنین علیه السلام مغلوب و ملزم نخواهم شد خواجه از
فراقت و اطمینان قلب بار دیگر بمجلس هرون آمد و عهد را تازه کرد پس هرون فرمود حسنیه را حاضر آوردند انگه
هرون پرسیده ای حسنیه چه مذهب داری و بر دین و آیین کیستی حسنیه گفت بر دین و آیین حضرت رسول و اهل بیت او
علیهم السلام خلیفه گفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول صلی الله علیه که بود بعد از آن حسنیه گفت ای خلیفه بفرمای تا علمای عصر تو

حواز

تو حاضر آیند تا آنچه گفتنی بوده باشد بگویم هرون دانست که وی بر طریق مذهب اهلبیت پیغمبر خداست وزیر خود
یحیی را طلب کرد و گفت که این کنیز بر دین و مذهب ما نیست بفرمایم تا وی را بکشند یحیی گفت وی
دعوی بزرگی کرده است که از جمیع علما مغلوب و ملزم نگردد اگر صدق او بر دعوی او صادق نگردد بفرمای
تا او را بقتل رسانند و اگر حقیت مذهب خود ثابت نماید و علما از وی مغلوب و ملزم گردند لایق نبوده
کنیزکی که علمای زمان را ملزم نموده باشد بقتل رسانید بلکه تربیت و مرحمت در بارهٔ او اولی و احق است
پس بفرمود هرون تا شافعی را با علمای بغداد حاضر آوردند و اول اجتهاد شافعی علیه اللعنه بود و با ابویوسف
علیه اللعنه بحث کرده غالب شده بود هرون را معتقد خود نموده و ابویوسف قاضی بغداد بود و در آن
عصر اهل علم و ارباب دانش در بصره بودند و در اکثر ممالک عراق بودند هرون بفرمود تا هر که در بصره بود
از علما حاضر آیند چون این فرمان بوالی البصره رسید در حال بفرمود تا چهارصد دانشمند که بر اکثر علوم
مستحضر بودند و افضل و اتقه ایشان ابراهیم نظام بود که از مشاهیر آن زمان بود و چندین کتاب از تصانیف
او در هر علم در بصره و شام و مصر اشتهار یافته بود پس اول والی البصره بفرمود تا جمازهٔ بادپایی که از عقب والی
کبک رفتاری بیاوردند و ابراهیم نظام را بر آن نشانیدند و بصحابت رسول هرون او را بدار الخلافهٔ
بغداد فرستاد و خبر بهرون رسید که ابراهیم نظام آمد ارکان دولت را باستقبال ابراهیم روانه نمود و بار
دیگر علمای بغداد را طلب کرده حاضر گردانید و چون ابراهیم نظام بدار الخلافه در آمد کرسی زرین بیاوردند
و ابراهیم را بر روی کرسی زرین نشانیدند و جملهٔ علما هر کس بجای خود قرار گرفت هرون بجانب ابراهیم
التفات نمود و شرایط پرسش مرعی داشت و بعد از آن حسنیه را طلب کرد چون وی را حاضر کردند بجای

پرده گیان برآشفته شد ابراهیم بجانب حسنیه متوجه شد رنگ رویش متغیر گردید آنگاه هرون بحسنیه گفت ای حسنیه بپرس آنچه
می پرسی پس حسنیه روی با ابراهیم نظام کرد و گفت ای ابراهیم تو آنکسی که صد جلد کتاب از تصانیف تو در میان علما شهرت
یافته و خود را وارث علم رسول الله صلی الله علیه و آله می دانی ابراهیم نظام برآشفت و روی بهارون کرده گفت ای خلیفه
مرا بحرمت و استهزا می کنی که با کنیزی بمباحثه میفرمایی این صورت موجب اهانت علما می گردد یحیی بن خالد برمکی گفت ای
ابراهیم کلام امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام که فرموده انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال این سخن از فضلا بعید است آنگاه حسنیه
صلوات بر جناب پیغمبر فرستاده و از ائمه معصومین اعانت طلب نموده و گفت ای ابراهیم ترا بعون الله تعالی بصد خواری
و شرمساری از این کرسی زرین بزیر خواهم کشید و شروع کرد در سؤال ابراهیم را معلوم شد که حسنیه مذهب اهلبیت دارد
اندیشه کرد و گفت ای حسنیه سبقت بر تو از راه هنر آمده ام حسنیه گفت بپرس آنچه خواهی ابراهیم سؤال میکرد و حسنیه جواب
می گفت تا آنکه هشتاد مسئله ابراهیم را جواب داده اگر مذکور گردد موجب تطویل کلام و باعث ملال خواننده می شود و چون
حسنیه سؤالات را جواب می گفت هرون و ارکان دولت و علما از حسن تقریر او حیران شدند و تحسین او می کردند پس حسنیه
گفت ای ابراهیم نظام مناظره دراز کشید اگر رخصت است من نیز سؤال چند کنم ابراهیم گفت یک مسئله دیگر از تو می
پرسم اگر جواب گوئی من مطیع شوم حسنیه گفت بپرس ابراهیم گفت بگوی که بعد از مصطفی خلیفه به حق که بود حسنیه گفت
آنکه سابق الاسلام بود ابراهیم گفت سابق الاسلام که بود گفت آنکه داماد و ابن عم وی بود هرون چون این سخن
بشنید متغیر گردید ابراهیم در بحث دلیر گردیده گفت به چه دلیل گفتی سابق الاسلام است و حال آنکه چون پیغمبر دعوی نبوت
کرد ابوبکر چهل ساله و علی کودک بود ایمان و کفر طاعت و معصیت کودک را اعتبار نیست حسنیه گفت اگر من ثابت کنم
که ایمان و کفر و طاعت و معصیت کودک را معتبر است و مستحق ثواب و عقاب است تو اقرار بامامت و وصایت علی بن ابیطالب

می کنی

می کنی ابراهیم گفت اگر حجت و دلیل باشد اقرار کنم حنیفه گفت چه گویی در قصهٔ حضرت موسی و خضر علیهما السلام
و آن کودک که خضر بکشت و آیهٔ کلام ربانی بران ناطق است که فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا
زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا و جواب خضر موسی را که گفت و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما
طغیانا و کفرا ای ابراهیم بگوی که کشتن خضر آن کودک را با استحقاق بود یا خضر علیه السلام ظالم بود شاید که خدای تعالی
مدح ظالمان نماید و حال آنکه خداوند تعالی تعریف خضر کرده است ابراهیم از جواب عاجز آمده گفت ازین مسئله درگذر اما در حق
عباس و علی چگویی که ایشان با یکدیگر از برای میراث دعوی کردند و منازعت نمودند و هر یک می گفتند میراث پیغمبر
مراست تا بجایی که پیش ابی بکر رفتند و چون دو خصم پیش حاکم روند البته یکی بر حق باشد و یکی بر باطل بود و غرض ازین
سؤال ابراهیم آن بود که اگر حنیفه بگوید که عباس بر حق است بطلان مذهب خود کرده است و اگر بگوید علی علیه السلام بر حق است
بیم کشتن باشد چنانکه هرون عباسی بود حنیفه گفت ای ابراهیم اگر سوال تو را جواب گویم موافق حقیقت قبول
مذهب حق خواهی کرد یا نه ابراهیم گفت اگر به دلیل و حجت باشد اقرار نمایم حنیفه گفت در حضور خلیفه زمان و ارکان
دولت و علمای حاضر که گواه باشید ابراهیم انکار نکند روی با ابراهیم کرده گفت سؤال تو را جواب از قرآن مجید حاصل است
ابراهیم گفت کدام است حنیفه گفت حق تعالی بحضرت محمد صلی الله علیه و آله خطاب فرموده است که هل اتیک نبؤ الخصم اذ
تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم الی قوله فی الخطاب در تفسیر آمده که خصم یکی جبرئیل بود و یکی میکائیل
و حاکم داود بود تو بگو که کدام یک بر حق بودند جبرئیل یا میکائیل ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند و سهو داود را بود برای تنبیه
پیش او آمده بودند حنیفه گفت الله اکبر حیف از فضل و علم تو که همین معنی را نفهمیده که علی و عباس هر دو بر حق بودند و
سهو ابوبکر را بود و از برای تنبیه پیش او آمده بودند عباس رضی الله عنه گفت که میراث مراست که عم پیغمبرم و علی گفت

میراث مرتب است این عمّ وداماد پیغمبرم ووصی او وقرة العین او در خانهٔ من است وامام حسن وامام حسین علیهما السلام فرزندان

من اند ونفس رسول بحکم آیهٔ انفسنا وانفسکم منم چون ابی بکر حکایت ایشان را شنید گفت والله از پیغمبر شنیدم که گفت علی

قاضی دین من ووصی من است عباس چون این شنید گفت ای ابوبکر هرگاه این سخن را از پیغمبر شنیدی پس چرا

بخلافت نشستی وحق علی را غصب کردی ومخالفت حضرت رسول الله نمودی ابوبکر چون این شنید دانست که از جهت الزام

او آمده اند واین را بهانه کرده اند گفت معلوم شد مرا از جهت الزام من آمده اید پس اعراض نموده از مجلس برخاست وبیرون رفت

ابراهیم چون این سخن را شنید گفت ای این مسئله نیز در کنار گو عباس فاضلتر بود یا علی حنیفه گفت تو بگو حمزه فاضلتر بود یا عم پیغمبر ای

ابراهیم تو چه در میان عباس وعلی در آمده اگر عباس افضل بود فخر علی را باشد که چنان عمّی داشت واگر علی افضل بود فخر

عباس را بود که چنان برادرزاده داشت چون هرون فصاحت وبلاغت وتقریر پاکیزهٔ حنیفه را بغایت ملاحظه نمود

روی با ابراهیم نظام کرده گفت دریغ از این علوم که با تو است آنگه حنیفه روی به هرون کرده گفت خلیفهٔ زمان را عمر ودولت

جاوید باد اگر رخصت فرمایی یک مسئله از ابراهیم سؤال نمایم اگر جواب گوید من ملزم باشم وحال آنکه هفتاد ودو مسئله

او را جواب گفته ام هرون وامرا وسلاطین که در دار الخلافه از اطراف عالم جمع بودند همه بر حنیفه تحسین کردند وبر ابراهیم

می خندیدند آنگه هرون بحنیفه گفت هر چه خواهی بپرس حنیفه گفت ای ابراهیم چون پیغمبر از دنیا رفت وصی تعیین

کرد یا نکرد ابراهیم گفت نکرد حنیفه گفت خطا کرد یا صواب کرد وآنچه خلفا کردند در سقیفهٔ بنی ساعده صواب بود یا خطا

پس خطا پیغمبر را نسبت میکنی یا اصحاب را ابراهیم هیچ نگفت وفرومانده از آنجهت که اگر میگفت خلفا خطا کردند مدعای

حنیفه حاصل می شد وابطال مذهب خود بلکه پیغمبر هم نیز بود بانتره فرو رفت وبر جمیع خلایق حالی شد که ابراهیم

از جواب عاجز آمده خلایق بخندیدند ومی گفتند این چنین فاضلی از کنیزی عاجز شده هرون علیه اللعنه چون ابراهیم نظام را

معلوم

مغلوب یافت دانسته باعث فضیحت او هم شده روی بوزیر خود یحیی ابن خالد کرد و گفت شنیده ام که در میان علمای
بغداد و بعضی از بنی هاشم و فقهای حنفیه در باب قضا و قدر و افعال عباد و خیر و شر مناظره بوده از ابراهیم پرسش رفته
می گویند از آنکه هر چند علما دلایل بعرض او میرسانیده و او مردود می بود و اطمینان از جهة او حاصل نمی شد غرض آن
بوده که مسئلهٔ حنفیه در آن باب چه میگوید پس یحیی از ابراهیم سؤال نموده که چه میگویی در باب خیر و شر و نفع و ضرر
که از بندگان صادر شود و ظلم و کفر را با الله تعالی استناد میکنی یا بقضا و قدر یا آنکه بنده را در اینها اختیاری هست
چنانچه معتقد بنی هاشم است و اتباع ایشان مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب است پس ابراهیم نظام گفت اعتقاد
ما در این مسئله چنان است که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است هم چنانچه آدم و ابلیس و هابیل و قابیل
و کفر و ایمان و طاعت و معصیت بحکم او است و هم چنان محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و فرعون و موسی
و هرون و محمد صلی الله علیه و آله و ابوجهل علیه اللعنة همه بقضا و قدر وی است و برضای بنده نیست چون حسنیه این
خلاف را شنید گفت ای ابراهیم از خدا شرم دار و از رسول حیا نمی کنی که این کفر و زندقه را بر خود و جمیع مسلمانان
روا می داری و از برای اثبات این اقامت دلیل و حجت می نمایی ای ابراهیم بدانکه الزام تو و آن کسان که پیش
از تو باین اعتقاد بوده اند باسهل وجه میسر است فاما آنکه می گویی برضای او نیست بدانکه در یک سخن دو محال ثابت
کردی مانند کسی که حکمی کند و بران حکم راضی نباشد و از عجز و اضطرار این کار بکند یا از جهل و سفاهت نعوذ بالله
ای ابراهیم ذات مقدس حضرت باری ازین صفات منزه است و دیگر آن کسانی که قبل از تو بدین اعتقاد بوده اند
این سخن از جهة آن وضع کرده اند که شاید بدین وسیله کفر و زندقه را از خود دفع نمایند و دیگر آنکه اعتقاد شما این است
که خیر و شر و نفع و ضرر و طاعت و معصیت بقضا و قدر خداوند است شرمنده شوید ازین اعتقاد فاسد والله

ه اقرار باحکام خدا دارم و تفسیر کلام و مشکلات آن را فرا گرفته‌ام از انسانی که قرآن در حق ایشان و جد ایشان نازل گردیده
بیت ع
پس ابراهیم گفت ای حسینیه چه گویی قول خدای تعالی را فرموده قل کل من عند الله و هم فرموده یضل من
یشاء و یهدی من یشاء و هم چنین فرموده و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها یعنی او آنکه گمراه میکند او کسی را که نمی خواهد
و راه می نماید کسی را که میخواهد و معنی آیه دیگر آنکه اگر خواهیم هر نفس را هدایت کنیم و دیگر میفرماید ختم الله علی قلوبهم
و علی ابصارهم و علی سمعهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای و بر شنوایی و بینایی ایشان که نتوانند ایمان آورند
ای حسینیه چه گویی در باب این همه آیات و چه اعتقاد کنی در احکام آن حسینیه گفت ای ابراهیم حق تعالی می فرماید
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بدان که اکثر آیات قرآنی محمول و مأول است و وجهی که موافق
و مطابق قضایای عقل است متناقض نگردد و آیات قرآن متفاوت نشود اینجا که فرموده یضل من یشاء بدان که
از برای هدایت معنی بسیار است و مرجع با دو معنی است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و احسان و این هر دو
عام است جمله مکلفان را از مومن و کافر و بدان ای ابراهیم هرچه خداوند تعالی در حق کافر کرد از ارشاد و از لطف بود
و ارسال رسول نفقده یعنی فرستادن پیغمبر نزد کافران از لطف و ارشاد در حق کافران نیز کرده است اگر نکرده
باشد کافران را بر خدای حجت باشد که تو مهر بر دلهای ما و چشم و گوش ما زدی و ما را قوت و قدرت دیدن و
شنیدن و دانستن راه حق ندادی خدای تعالی از کفار ملزم گردد و خدای تعالی در قرآن مجید تصریح کرده لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی ما همه را از برای آن کردیم تا مردمان را بر ما حجت نباشد و حجت خدای را باشد
چنانچه فرموده فلله الحجة البالغة بدان ای ابراهیم که هرجا ذکر هدایت کرده است مقید بمشیت ما و از زیادتی الطاف است
که موجب نباشد راه بهشت را که از ایشان طاعت و معصیت در وجود آمده باشد و اگر خلق تفضل از سر گناهان ایشان

درگذرد

در کنار دو وسیله بهشت را برایشان نماید و به بهشت وفرستد و دیگر بر آن ای ابراهیم که اضلال را در معانی بسیار استعمال
کرده اند اما معنی اصل وی را بهلاکت آورده اند و اضلال را مجازا بحق تعالی نسبت کنند بمعنی اهلاک و عقاب است یضل
من یشاء ویضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدای تعالی ظالمون را از آنجهت که ظالمان و کافران گمراه اند و اگر
بمعنی گمراه بودی ای ابراهیم گمراه را گمراه نمودی تحصیل حاصل بودی و این محال است بر آن ای ابراهیم که این معنی را
بخدای تعالی نسبت مکنی خدای تعالی آن معنی با غیر حواله نموده است در شریف علیه التحیة است چنانچه فرموده ولقد اضل
منکم جبلا کثیرا یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیاری را و بفرعون نیز اسناد کرده ولقد اضل فرعون قومه وما هدی
یعنی گمراه کرد فرعون قوم خود را و راه نشان نمود پس اگر خدای تعالی گمراه کردی بندگان را بغیر حواله نکردی ای ابراهیم
این معنی که تو میگوئی که خدای تعالی گمراه می کند کافران را بلکه محض کفر داوست چنانچه خدای تعالی میفرماید انما یفتری الکذب
علی الذین لا یؤمنون پس بر آن لازم بود تاویل نمودن آیات را که در آن جا نسبت اضلال با خدا است یضل من یشاء و یهدی
من یشاء یعنی خذلان کند خدای تعالی آن را که خواهد چون لطف را در وی اثری نباشد چون خدای تعالی بنده را بواسطه
اصرار کفر و عصیان خذلان کند وی را با خود گذارد و تو گوئی اضلال کرده است و این ضلالت از بنده باشد نه از خدای
تعالی و دیگر بر آن ای ابراهیم که مرعا از آیه ختم الله آن است که اضافه مهر بر دل و پوشش بر چشم نجود که به سبیل آنکه یعنی ایشان
در مقام کردند بکفر بمنزله کسی است که خدای تعالی با ایشان این معنی کند تا نتوانند ایمان آورد اما ختم و مهر و طبع مانع نیست از ایمان
و اگر مانع بودی خدای تعالی نفرموده بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا این معنی بر اعتقاد تو لازم می آید که دعوت
ممکن نبودی چه خدای تعالی لازم بودی که رسول را اعلام نمودی که فلان و فلان را دعوت مکن که من از ایشان ایمان نمی
خواهم بسبب آنکه ایشان ایمان نتوانند آورد و مهر بر دلهای ایشان و چشمها و گوشهای ایشان نهادم تا دعوت بر ایشان عبث

باشد و این هدایت که حضرت پروردگار مؤمنان را کرده و قرآن بر این معنی ناطق است انا هدیناه السبیل

اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما هر دو راه را نمودیم شاکر راه مؤمن است و کافر راه کافر است پس چون خدای تعالی

چنین فرموده چون توان گفت که خدای تعالی کافران را هدایت نکرده است هر چند اگر چه بر مذهب مخالف این مسئله وی

بسیار خوش آمد پس ابراهیم گفت ای حنیفه چه گویی درین مسئله و آیه که ابراهیم با مشرکان گفت اتعبدون ما تنحتون

والله خلقکم و ما تعملون یعنی می پرستید چیزی را که خود می تراشید خدای تعالی خلق کرده است شما را و عمل شما را حنیفه

بخندید و گفت والله شما را اعتماد تفسیر این نیست این تاویل موافق مدعای خود می کنید ابراهیم گفت اگر تفسیر این

و تعیین بر آن نهید ما ما مصدریه است و تقدیر کلام آنست الله خلقکم و عملکم یعنی خدای خلق کرده است شما را و عمل شما را حنیفه

گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول حق تعالی است که فرموده اتعبدون ما تنحتون بر آنکه مورد آیه ملامت

و تقریر است یعنی می پرستید چیزی را که خود می تراشید خدا آفریده است شما را و آنچه شما می تراشید آن را یعنی چوب را و اگر

مراد آن بودی که عمل شما را خدا آفریده است این آیه عذر کافران بودی بر خدا با آن عمل که می کردند و متناقض بودی

جهت آنکه اول کلام ملامت ایشان بودی و آخر کلام عذر و جمع بین النقیضین این است که ایشان بت پرست و بت

تراش بوده و درین هیچ خلاف نیست و خدای تعالی فرموده است شما را و آنچه شما از آن می تراشید و می پرستید خدا آفریده است

و بر آنکه و ما تنحتون می تواند بود که ما موصول باشد و می تواند بود که نکره موصوفه باشد ما در ما تعملون ما موصوفه باشد

بمعنی الذی و اگر حکم کنیم بر آنچه مراد شما باشد متناقض می شود دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافت بایشان کرده

اگر فعل خدا بودی نسبت و اضافت آن نکردی چون اضافت بر بنده کرد فعل بنده را باشد و فعل خدا جهت آنکه عقلا و

شرعا اضافت فعل است و نسبت آن بفاعل آتش کند ای ابراهیم اعتقاد شما این است که خدای تعالی میخواهد کافر معصیت

کند

کند نمی خواهد طاعت کند و این اعتقاد تمام مستلزم اشیاء شنیع است چرا که خدای تعالی را فاعل اشیاء قبیح می دانید
و کفر و معاصی و همه فساد در عالم است می گویید بقضا و قدر است و از سخن شما این لازم می آید خدای تعالی از همه ظالم تر باشد
چرا که عقاب کند کافران را نه جهة کفری که خود تقدیر کرده است و چون خدای تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد و در او خلق قدرت نکرده باشد
و بعد از آن او را عقوبت کرده باشد از برای کفر او که خود در او خلق کرده است و تقدیر فرموده است چنانکه سیاه چشمی را عقوبت
کند و بگوید چرا رنگ تو سیاه است بایستی رنگ تو سفید بودی یا شخصی بلند قامت را تعذیب کند و گوید چرا قامت تو
بلند است بایستی تو کوتاه بودی یا آنکه کودکی را دست و پا بندند و در آب اندازند و گویند چرا جامه تو تر شد و چرا تر
کردی و امثال این ظلم صریح بودی ای ابراهیم اگر کفر در کافر و فسق در فاسق و ظلم در ظالم خدای تعالی خلق کرده باشد
انقطاع حجت و الزام رسول باشد از برای آنکه چون نبی گوید با کافر ایمان بیاور بخدا که مرا فرستاده است تو را دعوت کنم
بایمان کافر در جواب گوید خدای تعالی تو را فرستاده مرا بایمان دلالت کنی می باید در من خلق کند ایمان را یا مرا قوت
مباشرت عطا فرماید و تمکین بدهد تا ایمان بیاورم و اگر نه مرا چه گونه تکلیف میکنی بایمان چون مرا قدرت بایمان نیست
و در من کفر خلق کرده است و تمکن نیست پس نبی منقطع و جواب نماند ای ابراهیم اگر خدای تعالی کفر در کافر خلق کرده بود و باز
او را بایمان تکلیف نماید تکلیف ما لا یطاق بود و عقلا و شرعا قبیح بود و بران ماند که آدمی را گویند طیران کن در هوا و حال
آنکه در قرآن میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها و جای دیگر میفرماید یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و امثال
این آیات بسیار است ای ابراهیم خدا کفر در کافر بیافریند و گفت کیف تکفرون و خود خالق حق و باطل باشد و ایشان را
از خود جبر کند و بگوید لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر خدا کرده باشد لازم آید که کافر مطیع
خدا باشد که از او ایمان می خواهد و آنچه مراد خدا بود که پس مطیع باشد و نبی عاصی بود که این تقریر که کافر را بایمان امر میکند و از کفر

منع نماید و خدای تعالی خالق کفر در او کرده و ایمان میخواهد پس نبی عاصی باشد و کافر مطیع و دیگر آنکه بنابر قول شما لازم می آید عدم
رضا بقضا و قدر خدا باشد پس واجب نیست بر ما رضا بکفر و این کفر محض است و دیگر آنکه از این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود
بر قصاص و زواجر شرعی از معاصی از جهته آنکه اگر زنا و لواطه و شرب خمر و خون ناحق و جمیع معاصی از قمار و طنبور و نرد و شطرنج و غیر آنها
هر واقع میشود باسلطه و قضا و قدر خدا می شود پس لازم و جایز نباشد امام و حاکم شرع را زجر و منع کند فاعل این اشیا را از آن جهت که
همه بامر خداست پس مانع و زاجر معاصی مستحق ملامت باشد و از این نیز لازم می آید که خدای تعالی مرید نقیضین باشد از برای
آنکه معصیت مراد است و خود تقدیر کرده است و امر و نهی و زجر و منع نیز از معاصی مراد است و او امر باجرای حدود و تعزیر پس لازم
می آید که النقیضین ای ابراهیم ابو عشار روایت می کنند که روزی در مجلس عبدالله عباس دزدی را حاضر آوردند عبدالله امر
کرد که بقطع یدش یکی از حاضران گفت نعوذ بالله من قضاء الله یعنی پناه می بریم بخدا از قضاء بر عبدالله برآشفت و گفت قولک اعظم
من سرقة یعنی عقوبت سخن تو سخت تر است از عقوبت دزدی آن شخص را از مجلس بیرون کرد و ایرادی بلیغ فرمود و از آن گفتار
توبه داد و نه او مسلمان بود چون این سخن را شنید وی را بغایت خوش آمد از آنکه عبدالله عباس چه و نیکو جسته گفت ای
ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی خدا باشد باید هر فرقی نباشد میان آنکس که انواع ظلم و جور کرده باشد و براو تقدیر نیکویی نباشد یعنی
شکر نیکو کننده و مرتکب بد کننده بواسطه لقمه اگر نیکو کننده و بد کننده فاعل مختار نباشد بلا شک مدح و ذم برایشان
برایشان راجع نباشد نمی بینی که بفعل زید عمرو را مدح نکنند پس چون مدح و ذم وصف فعلیست بار راجع است
باید که نقص فاعل نیز بار راجع باشد و برین تقدیر ارسال رسول و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله بیفایده و عبث باشد
ای ابراهیم بدان که این مذهب ابلیس است که گفت رب بما اغویتنی و بدانکه شما اهل جبر به رأی ابلیس اقامت
دلیل مینمایید و این معتقد اثر ابنی امیه و اتباع ایشان از علما و اصحاب حدیث که تابع ایشان بعد از ابلیس فرا گرفتند

و این

ودین مرا فروختند و شما نیز متابعت مینمایید اگر وی را چون حسنیه سخن را بر انکار سایند ابراهیم و علمای بغداد
یکبار فریاد بر آوردند که ای کنیز چند بر مذهب اهل اسلام طعن کنی نزدیک بود که قصد حسنیه کنند هارون گفت ای
ابراهیم شرم نداری کنیزی که با دله و برابر این کنیز تمامی کند از وی عاجز شده اید و خشونت وی می کنید حسنیه
گفت اگر مناظره و مباحثه موجب ملال خلیفه زمان نشود تا یکدفعه اقامت دلیل نمایم هارون گفت بگو و بیار آنچه
داری حسنیه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم آید که افعال اختیاری که صادر میشود از ما بحسب
قصدها و داعیها و قدرت و نشستن و خوردن و آشامیدن و دادن و ستدن و حرکت دست و پای مثل فعل
اضطراری باشد مانند نبض و غیره ای ابراهیم بدیهی است که فرق است میان حرکات اختیاری و اضطراری
و هر که عاقل است حکم می کند بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر نیستیم بر پریدن و به آسمان رفتن چنانچه شیخ
بهلول علیه الرحمه با ابوحنیفه علیه اللعنه در مسئله قضا و قدر بحث کرد و الزام نمود بر آن که ای ابراهیم بادله
ثابت میکنم که غیر از تو هر که عاقل است و از انبیاء بنده را مسلوب الاختیار میگویند از برای آنکه اگر چوبی را
بکمال چوبی بزرگی ببری و قادر نباشد که از آنجا بگریزد و اگر آتشی از آنجا بگریزد پس معلوم شد که خود فرق
می کند میان آنچه قدرت دارد و ندارد و تو فرق نمی کنی و دیگر اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل خدای تعالی
باشد صحیح نبود که باشد که خدای تعالی عفو و غفور و رحیم است و عفو و غفور و رحیم گاهی باشد که بنده گنهکار باشد
و بسبب گناه مستحق عذاب شده باشد و از او عفو عذاب نکند و بیامرزد پس چون فعل بنده را فاعل خدا باشد چگونه
صحیح باشد که خداوند آمرزنده و رحیم است ای ابراهیم اگر از دلیل عقل خواهی چندان بگویم که ملال حاصل
گردد و دیگر ادله عقلی و نقلی از حدیث آنچه فریقین نقل کرده اند و طریقه شما است بسیار واقع شده یکی آن است

که عبد الله عمر روایت کند از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قدریه امت مجوس امتند از صحابه جمعی پرسیدند
که یا رسول قدریه امت کیست فرمودند آنها کسانی باشند که از ایشان معاصی بعمل آید و در زعم ایشان آن بوده ان عمل
از خدا است و چنین بفهمند که خدای تعالی از ازل الی نهایت که گناه نمایند و چنین تقدیر کرده است و از عبد الله عباس روایت
می کنند که حضرت رسول فرمودند ملاقات نماید بنده پروردگار خود را بگناهی بزرگ تر که معصیتی از او صادر شده
پس گمان کنند که آن فعل از خدا است و انس ابن مالک روایت کند از رسول خدا که نزدیک باشد که بیایند گروهی
عمل میکرده باشند معاصی را و گویند که از نزد خدا است پس هرگاه شما ببینید آن قوم را پس دروغ دارید ایشان را وهم
چنین احادیث از اهل بیت منقول است بسیار است ای ابراهیم بواسطه چند آیه مؤول از قرآن است این همه
کفره زنادقه وضع نموده اند و چندی از آیات قرآنی که خدای تعالی در قرآن تصریح فرموده در اسناد افعال شنیعه
بندگان نموده از آنجمله خدای تعالی سرزنش می کند کسانی را که اگر خدای تعالی خواستی مشرک نشویم نمی شدیم و شرک ما
خواست او است چنانچه می فرماید سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء یعنی
نزدیک شده که گویند آنانکه مشرک شده اند که اگر خواستی خدای تعالی نمی بودیم ما مشرک و نه پدران ما و هیچ چیزی را که حرام
نمی کردیم ای ابراهیم اگر چه این آیت سرزنش کفار است اما فی الحقیقه سرزنش شما است و شما با کفار شریکید در این
اعتقاد که ومن یعمل سوءً یجز به و در جای دیگر می فرماید ولا یظلم ربک احدا و هم میفرماید و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
و در جای دیگر می فرماید که وان لیس للانسان الا ما سعی و در جای دیگر میفرماید که ومن عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها و در
جای دیگر واقع است فویل للذین کفروا و در جای دیگر می فرماید که ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر ایراد فرموده
که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون و هم میفرماید که انا ما کلفت

درعها

و علیها ما اکتسبت و در جای دیگر می فرماید که کل امرئ بما کسبت و در جای دیگر میفرماید که ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ما
ربک بظلام للعبید و ما الله یرید ظلماً للعباد و میفرماید و لا یرضی لعباده الکفر و ازین صریح تر فرموده و ما اصابک من
حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هرچه میرسد شما را از نیکی آن را از خدای تعالی دانید و آنچه میرسد شما را از
بدی پس آن را از خود دانید و بخدای نسبت میدهید و امثال آن در قرآن بسیار وارد است که صراحتاً اسناد کفر و معاصی
به بندگان فرموده و شیطان گفت لاغوینهم اجمعین اگر فعل فعل خدا بودی جایز نبودی که بر فعل خود لعنت بر ابلیس کند و ان
علیک لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم آدم علیه السلام چرا گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا لنکونن من الخاسرین
و موسی چرا گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و یونس چرا گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای
ابراهیم جملهٔ انبیا توبه و تضرع و تقرب نسبت باینها کردند و اگر معاصی فعل ایشان نبودی توبه چرا بایست کردن ابراهیم نظام
فرصت یافته گفت ای حسنیه تو ابطال مذهب خود نمودی چرا که باعتقاد تو جملهٔ انبیا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت
واقع نشده چرا توبه کردند و استغفار نمودند یحیی بن خالد برمکی بخندید و گفت ای ابراهیم مقدمهٔ اول را اثبات کردی
و منع دلایل حجج نمودی و حال شروع در عدم عصمت انبیا میکنی ارکان دولت خلیفه که در دار الخلافه بغداد بودند همه بخندیدند
و تمسخر می نمودند پس حسنیه گفت ای ابراهیم بحث تو موافق ادب نیست و دخل تو بی موقع است و درین مسئله نیز
جواب خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن ارباب قضا و قدر حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه مشرکان قریش جمله جبری مذهب بودند چون
اسلام ظاهر شد این طریقه جبری بر طرف شد بعد از وفات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و شهادت امیر المؤمنین
علیه السلام معاویه و یزید و باقی بنی امیه لعنهم الله در زمان خود اختیار آن کردند و جبریان تابع ایشان بودند و شما نیز متابعت
می کنید ایشان را به خدا سوگند ای ابراهیم که رسول خدا و اهلبیت عظام جبری نبودند چون حسنیه سخن را باینجا رسانید

فعال از جمیع خلایق بر حوالت و جمله تخاییف شیفته که خضر جسته گفت ای ابراهیم این همه را سلام داشتیم از آیات قرآن
وغیر آن اکثر از تابعین بر این رفته اند و چنین اعتقاد کرده اند که بنده مسلوب الاختیار است و تجویز نکرده اند که بنده شریک
خدای تعالی باشد و از این شرک لازم آید و حال آنکه خدای تعالی قادر است بر قهر بنده و اعدام او مثلاً اگر سلطان شخصی را والی گرداند
و در بعضی بلاد ظلم کند و غارت نماید مسلمانان را و سلطان متمکن باشد که او را از آنچه بغیر حق گرفته از او بستاند و او را بقتل رساند
چگونه لازم آید شرکت او با سلطان و چون توان گفت که شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الٰهی و احادیث حضرت
رسالت پناهی و جمیع ادلهٔ عقلی معطل و ضایع میگذاری و نادیده و ناشنیده می انگاری بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای
ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا علیهم السلام بدانکه اعتقاد من در باب انبیا و اوصیا آن چنان است که جمله معصوم
و مطهر از جمیع سهو و واجب است که انبیا و اوصیا معصوم باشند از معاصی و خطا و فراموشی از ابتدای طفولیت
تا انتهای زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امنای خدا اند چون جایز باشد که در مقام اطاعت شیطان که از اول
موجودات و ابعد مخلوقات است مطیع او شوند پس شیطان افضل باشد از ایشان که اگر افعال شیطانی از ایشان صادر شود
طبایع از انقیاد و متابعت ایشان متنفر گردند پس فایدهٔ بعثت که متابعت رعیت است مختل گردد و دیگر باید که نبی و وصی
اولی باشند از سایر امت در تدبیرات و سایر کمالات و از معصیت صوری و معنوی منزه و معرا باشند و در آبا
و امهات ایشان علی سبب فاسخ فرزند باشد نباشد و طریق علم نبوت و دلایل نسبت باشخاص امت مختلف است
یعنی از کملا الذت همسایت و صفای فطرت محتاج معجزه نشوند لکن جمهور بر آنند که احتیاج بمعجزه دارند و معجزه امری را
گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات و مقارن دعوی نبوت باشد و بران ای ابراهیم انشاء الله تعالی
در علم مبدأ و معاد است چنانچه مقتضای ادلهٔ عقلی و نقلی است و علم معاد حاصل نشود مگر بنقل و اگر نقل بواسطه احتمال تاویل دارد

اعاده

افاده نکند پس عنایت الهی اقتضا نموده که شخص باشد معصوم که بر افعال و اقوال او اعتماد باشد تا مقصود الهی از قول شارع
و مقصود شارع با علام وحی دانسته ثابت و ظاهر گردد ای ابراهیم از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و هر گاه
انبیا و اوصیا مرتکب معاصی گردند از جمله معاصی یکی کذب بود پس احتمال دارد که هر چه نبی و امام بگوید دروغ بود پس نماند
امت ساکت شود و اعتمادی بر قول نبی و امام و ثابت شود عصمت امام نیز به نقل یا طریق اعجاز و باید که نبی و امام را آباء و امهات
پاک باشد از دنائت در زنا چون حال آنکه حمامی و کلخنی و حجام و مسخره کش نباشد و باید که نبی و امام متصف نباشند
بصفات ذمیمه مثل حقد و حسد و جهل و بخل و جبن و جنون و حرص بر دنیا و اقبال دنیوی و معلول نباشند و ناقص و مبتلا نباشند
نباشند برص و جذام و گنگ و ابله نباشند و از جمیع نقایص منزه باشند و کذاب نباشند و بخاطر شیفته نباشند بدانکه
کذب قبیح بود و خدا تعالی می فرماید که یا ایها الناس اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ای ابراهیم بدانکه واجب است امام
افضل اهل زمان و اعلم و ازهد و اورع و اتقی و اشجع و اقدم باشد عقلاً و سمعاً چرا که تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است جهت
آنکه مفضول محتاج بود با امام دیگر و تسلسل لازم می آید و امام باید که از جمیع خلق مستغنی باشد و در علم منصوص علیه باشد یعنی من
عند الله و من عند الرسول تعیین شده باشد بدانکه هر امام که رعیت و امت او را نصب کنند بر این تقریر امامت نشاید امام باید
از قبل خدا و رسول منصوب باشد تا خلق در متابعت او مکروه نباشند و باید که معصوم باشد چرا که غیر معصوم می تواند بود ظالم
بود و حضرت پروردگار می فرماید لا ینال عهدی الظالمین چون حسنیه سخن را باین جا رسانید لرزه بر اندام ابراهیم افتاد
چرا که او هم دعوی خلافت داشت به غیر حق و این صفات یک در وی موجود نبود یحیی ابن خالد دریافت فی الحال رو به ابراهیم
کرد و گفت ای ابراهیم گویا حیات از تو منقطع شده چرا از کرسی زرین بزیر نیایی و صاحب حسنیه اختیار نکنی چون ابراهیم
از اطراف و جوانب این کنایات شنید گفت ای حسنیه چه گویی آیه که صریح است در قرآن که خدا امر کرد آدم و حوا را که با آدم

اسکن انت وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ای حسینیه بلا شک ایشان
ازان درخت منهیه خوردند واز جمله ستمکاران گشتند حسینیه گفت ای ابراهیم برانکه نهی نمودن خدا تعالی تحریمی نبود
بلکه نهی تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن باشد که بارتکاب آن مستحق ملامت دنیا و عذاب آخرت باشد و نهی تنزیهی
آن باشد که بارتکاب آن از ذخیره و مصلحتی که در آن باب باشد از خود فوت کرده باشد اما بدان سبب مستحق ملامت دنیا
و آخرت نباشد پس اگر آدم ترک تناول ازان درخت کردی مستحق زیادتی الطاف و ثواب شدی و چون نکرد مستحق عذاب
نشد ابراهیم گفت که اگر این چنین بود چرا از ظالمان بودی و خدا تعالی می فرماید که فتکونا من الظالمین حسینیه گفت ای
ابراهیم برانکه وضع شیء در غیر محل باشد پس اگر شیء را که ترک کنند وضع شیء در غیر موضع باشد یا مرتکب مکروهی
شدن و ازآن اجتناب نکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه بوستان و باغ گفته که ولا تظلم منه شیئاً
یعنی ازان میوه که هر سال می آید چیزی کم نشد پس معنی من الظالمین این باشد که از آن کسانی باشند که حظ نفس خود
از ثواب کم گردانیده ابراهیم گفت ای حسینیه آدم و حوا این چرا گفتند که ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و
ترحمنا لنکونن من الخاسرین چون تو گویی که ایشان ترک مندوبی کردند و آن گناه نبود حسینیه گفت ای ابراهیم ایشان
اعتراف آوردند بظلم بر نفس خود و رحمت خواستند و آمرزش طلبیدند از خدا تعالی و این معنی دلیل نبود و دلالت بر گناه
نبود زیرا که ظلم بمعنی نقصان و فوت منفعت است که از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردن عبادت است که برای
مستحق ثواب خدا تعالی کردند و این دلیل نبود برانکه ایشان گناه کردند و رسول فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم
سبعین مرة یعنی من در هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم و حضرت رسول را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت انبیا و اولیا
آن است که طاعت بسیار خود را اندک و اندک را بیشتر دانند و ادنی سستی را گناه عظیم شمارند اگرچه از ایشان گناهی بوجود نیامده

بلکه

باشد و از برای تنزل و شکستگی خود را مجرم دانستند پس اعتراف ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان از قبیل نبود
بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حنیفه چون آدم را عاصی و غاوی نباید گفت پس خدای تعالی می فرماید فعصی آدم ربه فغوی
حنیفه گفت بدان ای ابراهیم اکثر آیات قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت و اصحاب کبار مأول است و بظاهر آیه حکم
نتوان کرد و بدان که عصیان مخالفت است و چنانچه مخالفت در باب واجبات می باشد در مندوبات و آداب نیز
باشد اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت و عتاب نباشد یعنی مخالفت آن کرده و یا ترک اولی نموده ایم
و از ثواب آنچه بر وی داده بودیم بی بهره مانده و او را ضایع کرده و غوایت باین معنی در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم
گفت ای حنیفه چون آدم و حوا گناه نکردند چرا ایشان را برهنه از بهشت بیرون کردند حنیفه گفت ای ابراهیم
آدم را از جهت خلافت زمین آفریده بود چنانچه میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة و اگر آدم از آن درخت تناول
نکردی او را بزمین نفرستادندی از برای خلافت زمین پس برهنه کردن و بیرون کردن وی را از بهشت عقوبت
گناه نباشد زیرا که عقاب رنجی باشد که بغیر رسانند بر سبیل استحقاق و اهانت و بیرون کردن آدم بنا
بر مصلحت بود چنانچه درویشی و بیماری را از جهت مصلحت میدهند نه بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حنیفه چگوئی در باب
نوح که دعا کرد که خدای تعالی قوم او را هلاک کند و چون آن قوم بغرق و طوفان مبتلا شدند و هلاک شدند بعد از آن نوح پشیمان
شد بر آن دعا کردن و پانصد سال بر آن دعا کردن گریه کرد و بعد از گریه بسیار نام وی را نوح گفتند و پیش از آن
نام وی ابو العلا بود حنیفه چون این سخن بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدانکه این حکایت خلاف قرآن است
چنانچه میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم نوح بعد از آن به پانصد سال دیگر غرق شدند و نام وی
نوح بود و ادعای کذب تو ثابت شد الا آنکه گفتی که نوح پشیمان شد از دعا کردن از دو حال بیرون نیست اول آنکه قوم

نوح مسلمان نبودند و نوح دعا کرد که غرق شدند این کفر عظیم است که نوح شیخ المرسلین بود و دعا کند که تمام عالم را طوفان

بگیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند و اگر کافر نبودند شایسته نبوت نوح است که شد بر هلاک کافران و حال آنکه خدا تعالی

میفرماید که ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم حنیفه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب بر این نوع مزخرفات جاهلی

نیست و من این جهالات را از غیر تو بسیار شنیده ام مرا آنکه بنی امیه و اتباع ایشان بلکه انتهای که قبل از ایشان متصدی

امر خلافت بودند به ظلم و تعدی و ایشان را در امر خلافت هیچ استحقاق نبود و اکثر اوقات از ایشان ظلم ها

و فسقها بظهور رسید و از مسائل دینیه و احکام قرآنیه غافل بودند و این فعل عمر علیه اللعنه بود بعضی اوقات جلب امامت

خلایق میکرد و قطع نماز کرده اظهار جنابت میکرد و بعضی اوقات مست و بیهوش اقامت نماز می کرد و نماز صبح را

چهار رکعت میکرد و اگر تمام امثال این افعال را که بگویم و تمام قبایح ایشان را تعداد نمایم موجب ملال خلیفه زمان و خلایق

گردد و بعضی از اهل بیت و جمعی از اصحاب کبار را که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را فضیحت و ملامت میکردند و اکثر

خلایق ایشان را سرزنش میکردند و از برای رفع ملامت خود و اتباع خود این همه کفر و زندقه بخدا و رسول نسبت دادند

و جمیع انبیا را که معصوم بودند و پاک باشند هر یکی را بمعصیتی و خطایی متهم و بلفظ هر قرآن عمل کردند و بر صحت تاویل عمل کردند

و حدیث فاسد وضع کردند و عقل را بمیزان نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث موضوعه

تاویل نمودند و چون مردم هم از تتبع شبهه نداشتند طلب علم نمی کردند و بتقلید بزرگان مشایخ ایشان قناعت

می کردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع هوا و میان عقل و رضای خدا بر تر غلبه جاه و مزار و حکومت اعتبار

به پنج روزه دنیا ثواب ابدی و عقاب سرمدی را منظور ندیدند و بعد از رسول خدا صلعم حدیث سال

نزهت وضع کعبه بنای دین و ملت صلابت نشو و نما کرد اشتند و طریق ثواب طلب دین حق سعی ننمودند و بدین قرار

دائره

11

کتابخانه حسینیه ارشاد

متابعت که گفتند انا وجدنا آباءنا و انا علی آثارهم مقتدون تا حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز فرموده انتم و آباؤکم
فی ضلال مبین و بعضی تعلیم معلم متابعت کرده اند و از سر انصاف تفحص نکرده اند که مذهب معلم دیگر چیست و چه میگویند تا
موازنه کنند میان اقوال حق و باطل و بنظر شافی و عقل کافی طریق اختیار نمایند و هر طریقی دعوای انا مع الحق می کنند
و می کردند کما قال الله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون برادر ای ابراهیم هر مذهب حق چگونه باشد این مذاهب و ادلّه
بر آن اشارات از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة
واحدة منهم ناجیة والباقیة فی النار یعنی پیغمبر فرموده زود باشد امت من متفرق گردند بهفتاد و سه فرقه یکی از ایشان
ناجی باشد و باقی در آتش جمعی از صحابه عرض کردند فرقه ناجیه کیانند فرمود آنانکه عمل کنند بر آنچه من بر آنم و اهل بیت
من بر آنند و درین اثنا فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق برادر ای ابراهیم
جمیع امت بر صحت این حدیث قائلند جمیع اهل بیت و اصحاب رسول صلی الله علیه و آله نه معتزلی بصره و نه حنفی و نه مالکی و
نه شافعی و نه حنبلی و بلا شک فرقه ناجیه آن طایفه اند که پیرو رسول و اهل بیت اویند و برادر ای ابراهیم مرا از قبلت
و عمق شما باکی نیست و بحمد الله بهره دنیا قیدی ندارم و خائف نیستم و همیشه طلب شهادت از خدا می کنم و امروز
صریح تر و روشن تر بیان کنم هر خلیفه زمان ظاهر که آنچه شما می گوئید پیشتر از شما می گفتند هم جمله شقاوت اشقیا و
کفر و فسق و جبر و شرّ تقصیر بر اراده خدای تعالی است و بنده را اختیاری نیست میخواهند هم اصلاح قبایح اصحاب ضلالت
کنند هم ظلم بر اهل بیت رسول که مثل غصب امامت و خلافت و غصب فدک و ایذا و آزار حضرت خیر النساء و ایذاء
صحابه کبار و زهر دادن حسن مجتبی علیه السلام و قتل سید الشهدا علیه السلام و اولاد و احفاد آنحضرت و بازگرفتن خمس از
اولاد رسول و محاربات با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج ابوذر غفاری و ایذاء عبدالله مسعود و سوختن مصحف وی

وقتی عمار یاسر و چندی از صحابهٔ کبار و منجنیق بخانهٔ خدا انداختن و کعبه را خراب کردند و وقتی مسلمانان در مدینهٔ
رسول کشتند و چندی از اولاد رسول را بقتل آوردند و چندین هزار مؤمن را بواسطهٔ محبت اهلبیت در اطراف و اکناف
عالم بقتل رسانیدند و چندین هزار فساد و ظلم و بدعت از ایشان بوقوع آمد که زبان بیان از اعداد و احصای آن
قاصر است ازین جهة اصحاب کبار و محبان و شیعیان و اهلبیت رسول علیه السلام مخصوصان و تابعان و مخلصان رسول
که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را ملامت میکردند و بطعن خفی و جلی آزارش می نمودند و بر افعال قبیحهٔ ایشان
لعن میکردند و سرزنشها کردند تا تخویف از عذاب خدا و رسول و نکال اخروی می نمودند ایشان از برای رفع ملامت
از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار قبیحهٔ شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم
بر افعال ذمیمه و کفر و بدعت ایشان امر کفر و بدعتها وضع نمودند و گفتند هر بنده فاعل فعل خود نیست و جملهٔ فعل
خدای تعالی است و خدا چنین خواسته و چنین تقدیر کرده است در روز ازل ازین سبب اسناد معصیتها با نبیا کردند و معصوم
بکذب و فسق و چیزهای ناشایست متهم کردند و شما نیز پیروی ایشان نموده اید و می نمایید آن گروه را اگر کسی
گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است بدلایل عقل بمقتضای آیة و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال
انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی ابراهیم را گفت که من ترا
امام مردمان میگردانم ابراهیم دعا کرد که از ذریه من هرکه لایق امامت باشد امام گردان و خدای تعالی از امام نفی
ظلم نمود و ظلم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم نفس غیر و هر که این دو ظلم از او منتفی شود معصوم باشد پس عصمت
در امامت شرط بود بمقتضای این آیهٔ ان الشرک لظلم عظیم مشرک تا توبه کنند لایق امامت نیست و اگر کسی برین
اعتقاد بود وی را رافضی خوانید و قتل وی را واجب دانید و شما پیروی می نمایید سنت معاویه را و خود را پیروی سنت

ببعض

پیغمبر با سم سُنّی اشتهار داده اید و جمیع اسپاه را در مقام فسق و فجار می آرید و اگر کسی بر این نهج گشتنی و این اعتقاد
نباشد تکفیر وی میکنید چون حُسنیه را آتش محبت اهلبیت مشتعل گردیده بر مسند فصاحت و بلاغت نشسته لاینقطع
در رد مخالفان و عصمت و طهارت اهلبیت دلایل روشن بیان می فرمود هارون و اتباع او را لرزه بر اعضا
و اندام افتاده و از قبایح و فضایل نامشایسته شرمنده شدند و سرها بزیر انداخته متحیر ماندند و هیچ کدام را از علما
و فضلا نطق و یارای سؤال و جواب نبود ابراهیم نظام گفت ای حُسنیه عنان اختیار از دست داده و مرکب تشنیع
تعریض در میدان وقاحت و فضیحت میرانی و صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر می کنی اگرچه محبت و مودت
اهل بیت رسول بر همه کس لازم است و متحتم و از این باب کسی را با تو نزاعی نیست اما محبت و معرفت اصحاب کبار
و خلفای عالی مقدار از مهاجر و انصار و جانشینان سید مختار نیز بر همه کس واجب است و در خلافت ایشان اجماع امت واقع است
خصوصاً ابی بکر ابن ابی قحافه که حضرت حق تعالی در آیه غار او را مصاحب رسول خوانده و او را این فضیلت حاصل است
و دیگر عمر ابن الخطاب که سنیانش خلیفه دوم می دانند ای حسنیه دیگر دختران ابی بکر و عمر هم خوابه رسول خدا اند
و از صحابه هیچ کس را این مرتبه حاصل نشده و ابوبکر و عمر را و ایشان را در حرم رسول خدا مدفون گشته حسنیه جواب گفت
ای ابراهیم خدای تعالی بریزاند لبان و دندان و زبان تو را ای بد اعتقاد و لعنت گرسانی بر تو ناپاک در حق
ایشان این جملات میگویی و از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و عناد ایشان میخواهی که در صورت عقل و پیروی رسول
ثابت کنی ای جاهل ترین جاهلان و فاسقان و ظالمان لعنت بر اعتقاد شوم تو باد ابوبکر و عمر را چه نسبت بدو
و بچه واسطه در حرم دفن گشته اند ایشان را و حال آنکه ایشان را و دیگران را از خلایق پروردگار عالم نهی کرده از دخول
نوشته در حرم حضرت پیغمبر مگر باذن آنحضرت و این نص صریح است یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا

ان یؤذن لکم یعنی ای آنهای که ایمان آورده اید داخل مشوید در خانههای رسول مگر باذن آنحضرت که رخصت دهد شما را از

برای آن ای ابراهیم هرگاه خدای تعالی جل و علا منع کرده باشد دخول و عبور از آن حرم شریف بلا رخصت تو که ایشان را رخصت

داده و در آنجا دفن باشند اگر طریق تو اختیار شما واقع است که ایشان را بامر آلهی با وصیت حضرت رسالت پناهی

در آن حرم حضرت نهاده اند بتمامی هر دو کجا واقع شده و اگر گویی که ورثه رسول صلی الله علیه و آله اهلبیت رسول‌اند ایشان را اذن

داده اند و از جانب اهلبیت اذن بوده ند دروغ گفته باشی چرا که بر جمیع خلایق که درین مجلس حاضرند ثابت است که اهل بیت و سایر

بنی هاشم جمعیت نموده و شمشیرها برهنه کرده در آن روز به عایشه و عمر بن الخطاب میخواستند که ابوبکر را در حرم بهشت آیین

رسول خدا دفن کنند بنی هاشم در گرد حرم در آمده آغاز حرب کرده و جدال نمودند تا آنکه عباس بخدمت حضرت امیرالمؤمنین رفت

و گفت یا علی اگر امروز بنی هاشم را ازین معامله باز نداری خونها ریخته شود و فتنه خوابیده بیدار گردد حضرت امیر بیرون

رفت و بانگ بر بنی هاشم زد و گفت والله که من باین طایفه حرب نکنم و شمشیر از غلاف نکشم و من مامورم از جانب خدا و رسول

که صبر نمایم و در خانه صبر قرار گیرم و تحمل از جفای ایشان بکنم تا آنکه حق در مرکز قرار گیرد و هرگاه چنین بشتر که ایشان را

دفن نکنم بلا شک که شما کشته شوید و شما اینکه مردی پیش نیستید بگذارید که دفن کنند و حال آنکه ملائکه ثقاله او را

درین مقام شریف نخواهند گذاشت بنی هاشم چون از حضرت امیر علیه السلام این سخن بشنیدند از حرب دست برداشتند

و هر یک بجای رفتند ای ابراهیم مثل این ظلمی که کفر محض بود و مخالفت و غصب حرم رسول را از فضایل ابوبکر می‌شمارید

نه ابی بکر و عمر و حمزه را در جاهلیت از بیم رسول خدا و رسول خدا در غار ابر آورد الا در علی بن ابی طالب را و درین باب

هیچ کس را خلاف نیست و این بر جمیع خلایق ثابت است اگر بیان فضیلت میکنی این فضایل را بیان کن که علی را

ثابت است ابراهیم خجل گردیده سر در پیش افکنده شعبی بنیاد نامعقول گفتن گرفت و گفت الحنبلیه آنچه در اخبار بما رسیده

آن است که عایشه و حفصه آن موضع را بمهر خود گرفته بودند که پدران خود را آنجا دفن نموده اند حسنیه بخندید و گفت ای
ابله شقی مگر قرآن نخوانده و نشنیده که حضرت باری تعالی میفرماید یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی
آتیت اجورهن و از جمله مخصصات او است و آنحضرت مأمور بود پیش از دخول مهر زوجات خود را بدهد و بعد از آن
با زوجات دخول کند و این نص صریح است و ایشان را هیچ حقی بر پیغمبر نبود و اگر نه در اخبار و آثار مذکور بودی شیعی از
هرزه گفتن خجل گردیده سر خویش را بزیر افکنده دیگر هیچ نگفت ابو یوسف سر برآورد و گفت ای حسنیه آنچه بما رسیده است آن است
که عایشه و حفصه آن موضع را از حصه میراث خود گرفتند از ثمن که ایشان را بود حسنیه رو بجانب آن بی بخت کرده و گفت
ای ضال مضل چون از برای حضرت فاطمه زهرا سیدة النساء صلوات الله علیها ندیده رسول الله است و ارث و جلیس علی
ولی الله بوده میراث نبوده خیر النساء فاطمه زهرا دعوی نموده که فدک حق من است ابو بکر گفت که در تصرف پدرت بوده
طعمه و رسول را میراث نبوده زیرا که پیغمبر فرموده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه فهو صدقة یعنی ما
گروه انبیا آنچه از ما بماند صدقه است و هیچ کس از اصحاب رسول صلی الله علیه این روایت را از آن حضرت نقل نکرده
مگر ابی بکر ملعون و عایشه و حفصه گفت ای ابو یوسف درین باب سخن بسیار است و نزد عقلا شرع آگاه و ظلم ثابت است الحال
بگو که چون از برای فاطمه میراث نبود و از برای عایشه و حفصه میراث است آن بی بخت سر در زیر افکنده حسنیه گفت
ای ابو یوسف از این سخن در گذشتم که تو گفتی باعتقاد تو که عایشه و حفصه را در حجره رسول میراث باشد و پدران بی بخت خود
در آن جا دفن کرده اند درین مسئله نیز عمل کنیم بمذهب تو زیرا که چون پیغمبر خدا از دار فنا رحلت فرمودند نه زن در حباله نکاح
در زوجیت آنحضرت بودند و یک دختر و دیگر هم داشت یکی سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها بود و عم بزرگوار او
عباس بود و هر گاه که این خانه را قسمت کنند بمذهب تو حم لغی نصف و ربع آن میرسد بحضرت فاطمه باقی می ماند

ثمن دیگر و هر ثمن هم بعباس می رسد که عم بزرگوار اوست باقی می ماند ثمن دیگر و چون آن ثمن را قسمت کنند در میانهٔ
نه زن بهر آن هر زن هم عایشه و حفصه باشد شاید که بکوچ زمینی رسد یا نرسد ابو یوسف سر در زیر افکنده مادر
آغاز خندیدن کرد و دردی بارگان رسالت کرد و گفت ای یاران من مثل این کنیزی محققی مرتضی حسینیه گفت
ای معاندان بی شرم با آنکه شما عالمید بر قضایایی که واقع شده و بر ظلم هایی که از ابو بکر و عمر و عثمان صادر شده و در
اینکه عایشه در حال حیات چند مرتبه مخالفت خواجهٔ هر دو سرا نموده و سر رسول خدا را فاش کرده و باتفاق عایشه و حفصه
در حال حیات رسول منافق بوده و کافره بوده و ملعونه بوده و بعد از رسول هر آن خود را بجبر و ظلم و ستم در حرم بهشت آیین
سید عالم دفن کرده و بعد از آن عایشه خود را آراسته که از خانه بیرون آمد و باتفاق ملعونان خسر الدنیا و الآخره یعنی
طلحه و زبیر و بعضی از منافقان صحابه لشکرها جمع کرده و متوجه بصره شده و در آنجا با امام بحق و خلیفهٔ مطلق خدا محاربه
کرده و لا رده کرد از عداوتی که در حال حیات با رسول و اهل بیت آنحضرت داشتند حکم الهی را نادیده و ناشنیده انگاشته
حضرت پروردگار عالمیان میفرماید وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی واقمن الصلوة وآتین
الزکوة واطعن الله ورسوله و هم چنین می فرماید یا نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب
و جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث اتفاق دارند که حضرت رسالت پناه فرموده است یا علی حربک حربی
و سلمک سلمی و آن فرقهٔ ملعونه و آن منافقهٔ مشرکه دانسته خدا و رسول با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محاربه نموده
با سببی و بی جهتی و در آن حرب چندین هزار کس بقتل رسیدند ای ابراهیم وای شافعی وای ابو یوسف ابو بکر و عمر مرتکب
خلافت شدند باتفاق چند ولد الزناهای فاسق فاجر مرتد غدار که از منافقان صحابه بودند و علی ابن ابی طالب وصی رسول
و خلیفه و پسر عم و داماد آنحضرت بود و امام و رهنمای جمیع خلایق بود بحکم الهی و نص حضرت رسالت پناهی و اجماع امت

واما

معتقدات و شمار مخالفند آنحضرت را خلیفهٔ چهارم می دانند و اعلم و اشجع و اتقی و اورع و ازکی است و مقدا آیة تطهیر
طهارت و عصمت وی گواهی داده در آیت تطهیر اما در باب کفر و نفاق دیگران اجماع جمیع اهل بیت است و
اتفاق صحابهٔ کبار مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد ابن اسود و عبد الله ابن عباس و عمار یاسر و عبد الله ابن مسعود
و خالد بن سعید العاص و ابی ابن کعب و جابر بن عبد الله انصاری و محمد ابن ابی بکر و سعد ابن عباده و قیس ابن سعد و مالک اشتر
و ابو ایوب انصاری و باقی دیگر در سخن ایشان درین سندات متفق اند برانکه آن سه بدبخت ملعون نابکار پیر سن والبلید بعضی
سر کشان و ظالمان و کذابان و مشرکان و خوکان و خرسان و سگان جهنم ابی بکر ابن ابی قحافه و عمر بن الخطاب و
و عثمان بن عفان منافق و مشرک بوده در حال حیات رسول علیه از رسول کافر شدند و کافر از دنیا رفتند پس ای ابراهیم
علی ابن ابیطالب علیه السلام باتفاق موافق و مخالف خلیفهٔ رسول خدا بود و وصی رسول و امام خلایق بود بنا علیه زنی که شوهر
او آستانه که بیرون آید و لشکر کشد و با امام حق محاربه نماید باتفاق اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جهنم خواهد بود ابراهیم
گفت ای حذیفه شرم نداری اگر چنانچه کسی در خواب ببیند بر قدم رسول بجانه وی رسیده آن کس را امید مغفرت بود و دیگر
رسول فرموده هر کس مس جلد من کرده باشد آتش دوزخ بروی حرام کرده عایشه و حفصه سالهای دراز هم خوابه و هم خوابه
رسول خدا باشند چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند ابدا حذیفه گفت ای ابراهیم بشنو هم خوابه و هم
دم بوده و ملازمت و مخالطت حضرت رسول موجب غفران و خلاص از نیران نخواهد بود کسی را که از راه زبان ایمان نیاورده
باشد به رسول و پیروی رسول خدا و اهل بیت این همه فضیحت که ای ابراهیم نوح شیخ المرسلین بود و پیغمبر اولو العزم
و لوط پیغمبر مرسل بود و این هر دو فرزندان داشتند و عایشه و حفصه از رسول خدا فرزند نداشتند و زنا و فسق و فجور از زن
نوح و لوط صادر شده بود و اتفاقا گناه ایشان همین بوده که سر شوهرهای خود را فاش میکردند و قوم را خبر می کردند

از اسرار ایشان و حضرت پروردگار در قرآن مجید میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح وامرأت لوط کانتا
تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین مضمون آیه کریمه
اینست که زن نوح و زن لوط در تحت دو بنده صالح بودند از ایشان خیانت بظهور رسید و خدای تعالی
میفرماید که این دو پیغمبر بزرگوار بفریاد ایشان نرسند و شفاعت ایشان نکنند و گویند ایشان را یعنی این دو زن را
که در دوزخ در آیید با آنانکه در دوزخ میروند یعنی کافران ای ابراهیم با این مزخرفات و مهملات امر نبوت و خلافت
را ضایع خواهند گذاشت این فضایح از زن نوح و لوط کی واقع شده بلکه از زن رسول خدا حمیرا بر اشتر سوار شده
و لشکرها جمع کنند و با وصی رسول خدا و برادر و ابن عم او یعنی علی محاربه نمایند و چندین هزار مومن و منافق کشته شوند
و بعد از آن بر استر سوار شوند و رجال مدینه را بیش انگیخته باتفاق بعضی از منافقان بنی امیه صندوق حضرت امام حسن
علیه السلام تیرباران کنند و نگذارند که نور دیده رسول خدا را در خانه جدش دفن نمایند چنانچه حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام میفرماید تجملت تبغلت ولو عشت تفیلت لک التسع من الثمن وبالکل تملکت یعنی بر شتر و بر استر
سوار شدی و فرزند رسول خدا را تیرباران کردی و اگر زنده بمانی بر فیل هم سوار خواهی شد و ترا در میان نه زن
هشت یک میراث میرسد و در حق جمیع ایشان طمع کردی و بناحق تصرف کردی ای ابراهیم هر کس را که عایشه و حفصه
مصدقه نماید بلاشک اقرار بخدا و رسول و قیامت و حشر و نشر و اعتقاد به بهشت و دوزخ ندارد و در کفر وی شک نباشد
و دیگر آنکه در حیات رسول خدا از ایشان راضی نبود ای ابراهیم چون بر حقیقت احوال عایشه اطلاع یافتی و دانستی که
هر فتنه از ایشان در حرم رسول خدا محض ظلم و جور و عناد و کفر است دیگر بیار آنچه داری ابراهیم گفت ای
حسینیه آنچه خدای تعالی ابی بکر را صاحب رسول خوانده در آیه غار او را فضیلتی از آن آیه حاصلست حسینیه گفت بچهار قسم

و ابابکر را

مر ابی بکر را از آیهٔ غار هیچ فضیلت حاصل نیست بلکه بآن آیه موجب کفر و فضیحت وی ثابت است ای ابراهیم
بیان کن که در آیهٔ غار چه فضیلت حاصل است ابراهیم گفت که خدای تعالی می فرماید که الا تنصروه فقد نصره الله اذ
اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود
لم تروها ابراهیم گفت ای حسنیه اول همراهی او با رسول الله زیرا که اگر دیگری را بیش ازو دوست می داشتی او را
همراه خود بردی که انیس و جلیس وی بودی دویم آنکه خدای تعالی وی را صاحب رسول خوانده سیم آنکه خدای تعالی رسول او را
محزون نخواسته اند از برای خوف و بیم وی گفته اند که لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم آنکه خدای تعالی فرموده است
که ان الله معنا که بلفظ جمع فرموده است که خدا با ماست یعنی معنی این است که خدا با رسول و ابی بکر است ای حسنیه این
کمال فضیلت است مر ابی بکر را از یک آیه حاصل است چه گویی در این فضایل حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب
بشنو و بدان که این فضایل که بدان چشم عوام می پوشی اما آنهایی که دیدهٔ بصیرت و عقل کامل دارند بدین فضایل از راه
نروند و چنین مناقب کسی را افضل امت نخوانند و بخصوص عالمان خاندان بمقدم مراد نیز مراد این که فضیلت اول که اظهار
کردی که رسول خدا ابی بکر را برای آن با خود برده او را از همه کس دوست تر داشت والله که غلط گفتی و آنها که این
عقیده دارند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل نزد رسول آمد و رسول را گفت که امشب کفار بقصد قتل تو خواهند آمد باید
امر کنی که از صحابهٔ تو هیچ کس از خانه بیرون نیاید و حکم الهی چنین است که علی ابن ابی طالب که برادر تو است در جای خود
بخوابانی که جان خود را فدای تو می کند و خود متوجه بطلان غار شوی با شرایط چند که مشهور است چون شب نزدیک
رسید حضرت رسول صحابه را طلبید و امر کرد که امشب هیچکس از صحابهٔ من باید که از خانه بیرون نیاید که حضرت حق تعالی
در این مصلحتی است پس جمله بامر حضرت رسول متوجه خانه‌های خود گردیدند بعد از آن برادر و وصی خود علی ابن ابی طالب را

وقف کتابخانه ... قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام :

طلبید و گفت یا علی امر الهی شرف نزول یافته که امشب بر جای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ مانم از شهر مکه بیرون
روم و بفلان غار روم این سخن اصلا و قطعا بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گران نیامد و از روی اخلاص و محبت گفت
هزار جان من فدای حکم الهی و نفس رسول باد با وجود صغر سن خایف و هراسان نبود و رسول او را در بر گرفت و وداع کرد
او را بوسید و بگریست و گفت یا علی ترا بخدا می سپارم و او را بجای خود خوابانید و رفت و چون پاره راه رفت
دید شخصی از برابر وی می آید حضرت توقف فرمود چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است گفت ای ابی بکر نه حکم الهی را
بشما رسانیدم و گفتم که امشب از فتنهای جهود بیرون میایید چرا مخالفت حکم الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از
برای تو خایف و هراسان بود نتوانستم در خانه قرار گیرم پیغمبر متحیر ماند بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را همراه خود
ببرد فی الحال جبرئیل علیه السلام در رسید گفت یا رسول الله بخدا که او را اگر همراه نبری کفار را دلیل شده
از عقب بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر بالضروره او را همراه خود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابوبکر
مخالفت حکم خدا و رسول نمود و از خانه بیرون آمد با این طریق بیان که هم اجماع امت است که بالضروره او را با خود برد که
مبادا بر است کفار گرفتار شود و این موجب رسوایی رسول الله شود و دیگر بدان ای ابراهیم که حضرت پروردگار از
نفاق ابی بکر خبر داده بود آنچه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از ایشان واقع خواهد شد نسبت باهلبیت علیهم السلام
و چون پیغمبر از او ایمن نبود لابد او را همراه خود برد چنانچه گفته شد و آیتها است یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم
و چندین آیت در باب نفاق ایشان نازل که ای ابراهیم رسول صلی الله علیه مستغنی بود از انیس و جلیس و انیس آنحضرت
پروردگار بود و جبرئیل انیس و جلیس وی بود و آیه جنود لم تروها شاهد این حالت ای ابراهیم آنکه گفتی که چرا
وی را صاحب رسول خوانند بدانکه بمجرد صحبت او بسبب فضیلت حاصل نشود و در آن صحبت دفع ضرری از رسول خدا نکند

وبا اعادی تعالی نکرد و در هیچ امکنه اعانت رسول نمود اگر چنانچه بودی از دیگران در قصص و تواریخ مذکورست از وی
نیز بودی و دیگر در قرآن صریح است هر کافر با مؤمن صحبت کند و کافر را صاحب مؤمن خوانده چنانچه میفرماید قال له صاحبه
اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلاً دیگر آنکه زن نوح کافره بود و صاحب نوح بود و هم چنین زن
لوط کافره بود و او را با لوط صحبت بود و هر دو را نیز صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثلی است رب بلش بالصاحب الحجار
یعنی بر صاحب است خر و سگ اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود در غار پس ابی بکر را ازین چه فضیلت شده باشد
با دل پر از نفاق رسول صلی الله علیه و آله او را تکلیفاً و اجباراً همراهی کرده باشد ای ابراهیم سیوم لا تحزن این است
که پیغمبر از غایت شفقت و مهربانی گفت غمگین مباش ای ابراهیم حزن ابی بکر در آنحال که با حضرت رسول از غایت
خوف و بد دلی بود این خوف و بد دلی طاعت بود یا معصیت ابراهیم از ترس جواب نمی گفت حسینه گفت ای ابراهیم
اگر حزن و خوف ابی بکر بود حضرت پیغمبر او را از طاعت کننده و حزن منع فرموده باشد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد
که پیغمبر کسی را از طاعت منع فرماید پس اگر حزن از معصیت و خوف و هم از سستی عقیده اش بود و عدم ایمان بخدا و اعتقاد در رسول
بود او را با معصیت چنین ازین همراهی چه حاصل فضیلت کرده باشد و لا تحزن او را چه نفع دهد و دیگر آنکه پیغمبر صلی الله
طالب طاعت است نه معصیت و ناهی و مانع معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر به قلب چرا عدم رضای
او بقضا و قدر خدا و عدم رضای او بصحبت حضرت رسول ثابت است و او را اعتقاد بر قول حضرت رسول نبود چرا که
در حملت رفتن بجانب غار رسول صلی الله او را اعلام کرد که من بحکم خدا متوجه این غار شوم و میخواهم بود از شر اعادی
و از کفار الم و ضرری بما نخواهد رسید و دیگر بقول شما می گویید ابی بکر انیس و جلیس رسول بود و او را به غار برد
از این جهت بود نه از غایت محبت پس چون بود ابی بکر نمیدانست که حضرت بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفت چرا

اینهم جزع و فزع می نمود و نزدیک بود که پیغمبر ص را رسوا کند بلکه غرض او از جزع و فزع آن بود که راز رسول ص را افشا نماید و کفار اطلاع

یابند غایتش آنکه ممکن نبود چه خدای تعالی حافظ و ناصر پیغمبر بود ای ابراهیم اگر ابی بکر را به پیغمبر ایمان بودی خدای تعالی نگذاشتی که مار

بر پای او زند و او را نگاه داشتی از زخم مار چنانچه رسول را نگاه داشت از شر کفار با آنکه جمع کثیر آمدند و گرداگرد غار گردیدند

و علامت پای مبارک آنحضرت ص بر در غار دیدند که رسیده بودند معهذا با وجود این خدای تعالی او را نگاه داشت از شر اعدای ای ابراهیم

فضیلت دیگر که گفتی که رسول ص ابی بکر گفت که ان الله معنا که خدا با ما است و حافظ و ناصر ما است غرض رسول آن بود که حافظ و ناصر

من است و بتقدیری که شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد او را چه فضیلت ازین حاصل است چنانچه خدای تعالی در کلام مجید فرموده

ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ثم ینبئهم بما

یعملون ای ابراهیم که خدای تعالی می فرماید که نباشد راز گوینده سه کس مگر آنکه خدا چهارم ایشان است و نیست راز

گوینده پنج کس مگر که خدا ششم ایشان است و نه کمتر ازین و نه بیشتر که خدای تعالی با ایشان است و این آیه شامل حال یهود

و ترسا و کفار و مؤمن و منافق و غیره است پس ابی بکر را ازین چه حاصل و مجان وی سوای ای ابراهیم مثلا شخصی سوار شده

باشد مثل حمار یا اسب یا استر یا شتر و از خوف زندان پناه بوادی برد و گوید که خدا با ما است و ما را نگاه خواهد داشت

درین منزل یا درین وادی یعنی مراد حیوانی که با من است آیا الحیوان را چه فضیلت حاصل میشود ازین سخن چون جسته سخن

بر اینجا رسید هارون بسیار خندید با آنکه او در تعصب بسیار بود و با اهل بیت در مقام عداوت و نفاق بود خدای تعالی

او را از جسته چنان محبت که بود که اگر از طعن مردم نبودی پای منصب خلافت و سلطنت و تجبر و تکبر مانع نبودی برخواستی

و بر گرد جسته گردیدی و دست و پای او را بوسیدی دیگر بار جسته گفت متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار

بی شمار است و از رسوائی و بی بهره بودن از ایمان ابی بکر درین آیه است که فانزل الله سکینته علیه و این هنوز از آنحضرت

بحز

پیغمبر صلی الله علیه وآله ضمیر واحد مذکر مجرد و این دال است بر آنکه انزل الله سکینته برای ابی بکر نشده و او از این بی نصیب است
و اگر بر او انزال سکینه شده بودی فانزل الله سکینته علیهما بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر مجرور تثنیه مذکر مجرور
متصل بایستی والله و این دال است بر کفر و عدم ایمان ابی بکر چنانکه خدای تعالی دو موضع اختیار فرموده در قرآن
در حضرت رسول انزال سکینه نموده یکی در این آیه که گذشت و دیگر در غزوه حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند
و ابی بکر و عمر و عثمان و بسیار از صحابه کفر گریختند و حضرت رسول را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المومنین و
هفتاد و چند کس دیگر از احباب رسول و مومنان صحابه فرار نموده غلبه کفر ایشان در ملازمت امیر المومنین بعضی مردانگی کرده
و پای همت در میدان نهاده جدال و قتال محکم کرده بعضی و از سر جان گذشته غزوات بتقدیم رسانیدند چنانچه
خدای تعالی در حق ایشان میفرماید لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم من
الله شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین ای ابراهیم
چون در در حنین با حضرت رسول همراه بودند انزل الله سکینته بر رسول و مومنان راجع شد و در غار غیر از ابی بکر
کسی دیگر همراه نبود از مومنان فرموده انزل الله سکینته علیه و ابی بکر را ذکر ننمود مطلق و اگر فی الحقیقه ابی بکر را
بخدا و رسول ایمان بودی بایستی بجای ضمیر مفرد ضمیر تثنیه بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن و تزلزل در غار
خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکینه مقوی آن پس آن را از آیه غار فضیلتی نباشد بلکه عدم ایمان وی ثابت میشود
ای ابراهیم این نوع فضیلتی منقبتی که از آن ثابت میشود و دیگر فضایلی که نقل می کنند مثل این آیت که این
نوع مزخرفات را آراسته کرده و بلباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه می دهد و احادیث موضوعه در میان خلایق
انداخته اند و فضیلت جمعی فاسق و فجار بلکه اشد کفار را بر معصومان و عترت ثابت می کنند و حضرت امیر المومنین

هم جان را فدای حضرت رسول کرده بود و بجای آنحضرت خوابیده بود تا وی را بجای حضرت رسول بقتل رسانند خدای تعالی
مباهات کرده باشد با جمیع ملایک زمین و آسمان برای ملایکه من هر دو را از شما برادری داده ام هیچیک از شما ایثار
هم جان خود را فدای برادر دیگر کند هیچیک از ملایکه جواب نگفتند امر الهی شد برو و به پیشند بر علی ابن ابیطالب
علیه السلام چون جان وی را بجای آنحضرت بقتل سازند پس گروه گروه فرود می آمدند و زیارت حضرت امیر المؤمنین
میکردند و صلوات و دعا بر آن حضرت میفرستادند پس امر الهی شد جبرئیل و میکائیل یکی بر بالای سر وی و دیگر
بر پایین پای او ایستاده شوند و آنحضرت را حفظ نمایند از شر کفار و قصد اعادی و این آیه آن شب در حق حضرت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و این را کتب و
تفاسیر شما مکتوب است و مسطور است چرا اظهار این نمی کنند و این فضایل را بیان و عیان نمی سازند و چون آن شب
امیر المؤمنین علیه السلام بر جای پیغمبر خوابیده بود و جان فدا کرده بود و بجای خود حمایت که ور در فراش او خلیفه و قائم
مقام او بود و بعد از رفتن حضرت از غار بجانب مدینه خلیفه و قائم مقام اهل بیت و عیال او در رسول و جمع کثیر را از اهل حرم
و اسباب ایشان و شتر و کوسفند شبها از مکه بیرون آورد و بمدینه رسانید و گروه گروه بقصد غارت و قتل ایشان
بر سر راه می آمدند و هیچکس را یارای آن نبود در رشته بقای از ایشان ببرد و همه را بصحت و سلامت بمدینه نزد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه رسانید اگر کسی از اصحاب سری گویند برین فضائل و خصایل چه جز توان گفت پس علی
علیه السلام در فراش قائم مقام بود و سر و اهل و عیال و رسیدن ایشان بمدینه هر گاه در اینها امیر المؤمنین
کرده و سوره برائت را او بر کفار خوانده و بر حکم الهی او قائم مقام بود پس چرا بعد از رسول او قائم مقام نباشد ای
ابراهیم بر آنکه ابی بکر یار رسول در غار بود و از غار با رسول بمدینه رفت صحیح نیست که نه هم هجرت چنانچه خدای تعالی

فرمود

فرمود که ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره پس انکه هجرت رسول بجز او هجرت
مؤمنان برسول و هرکس هجرت کند بر رسول باید هجرت او بعد از هجرت رسول بود و چون ابی بکر با حضرت رسول
از مکه بیرون رفت جایز نیست شریک رسول بود در هجرت خدا تعالی از برای آنکه ابی بکر نوکر بود و ملازم و متقید بود بر رسول
و پیغمبر واسطه میان او و خدا تعالی و رسول متعبد بخدای تعالی بود بی واسطه و چون ابی بکر ملعون متعبد بر رسول پس جایز نیست
که شریک رسول بود در هجرت و هجرت بر رسول مستحق نمیشود بعد از هجرت به رسول و اگر کسی قبل از او هجرت نموده باشد
در هجرت صادق نیست که گویند او مهاجر است و چون حسنیه سخن باینجا رسانید هارون وزیر خود یحیی بن خالد طلب کرد و گفت
ای یحیی حسنیه هیچ تقصیر نکرد و در دلیل گفتش برای امامت ابن عم رسول ای یحیی اگر حسنیه بر طریق بلوی همراه آید
او را بنکاح خود در می آوردم یحیی گفت بهر طریق که باشد در حق وی انعام و اکرام از فرا یضه است بعد از آن هارون بانگ
بر ابراهیم زد که ای ابراهیم حقیقت قضا و قدر بر من ظاهر شد چگونه در باب کلام خدا تعالی و حدوث و قدم او
میخواهم حقیقت این مسئله بر من معلوم و روشن گردد ابراهیم را از شرمندگی یارای آن نبود که حرفی تواند گفت یحیی گفت
ای ابراهیم چرا سخن نگویی که کلام خدای قدیم است یا محدوث ابراهیم گفت اعتقاد من چنان است که کلام خدای
قدیم است چرا که کلام غیر حروف اصوات است و کلام صفت خداست و قائم است بذات و ذات و صفات وی قدیم است
و این حروف که در مصحف است که کلام و اعتقاد من چنان است که خدا تعالی قبل از خلق مخلوقات آمر و ناهی بوده
چون سخن باینجا رسید هارون معتزلی بود روی از وی بگردانید او را خوش نیامد و گفت ای حسنیه تو چگویی
در باب کلام حسنیه گفت حاشا که کلام خدا تعالی قدیم بود چرا که کلام خدا نزد اهل بیت و جمیع عقلا این حروف
مکتوب و منظوم است در مصحف و اعتقاد ما چنان است که خدا تعالی قادر است که ایجاد حروف و اصوات منظوم کند

در جسمی از اجسام و ذات خدا را باین اعتقاد متکلم گویند و کلام چون مرکب است از حروف هر آینه بعضی مرتب و بعضی مقدم
و بعضی مؤخر بود و هر چه در او تقدیم و تاخیر باشد هر آینه حادث است دیگر آنکه آمر و ناهی و اخبار خدا حادث است
از برای آنکه محال است مر معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی نمودن و دیگر آنکه در قرآن معجزهٔ پیغمبری مذکور است
و حضرت پیغمبر محدث است چگونه تواند بود معجزه قدیم باشد و اگر گویند قدیم ما بین دفتین است این هم غلط است
بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابتی است و بدیهی است که کتابت محدث است و اگر گویند مر حروف و صوت است این هم
محالست مر حرف و صوت قدیم بود زیرا که بعضی مقدم و مؤخر است و بعضی سابق و بعضی لاحق هر یکی از زبان متنفای محصور است
و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند قدیم با آن معانی است که از مکتوب و از حروف و صوت مستفاد و مفهوم گشته
این معانی امر است یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ و منسوخ و چنانچه گفتیم محال است معدوم را بچیزی وعده کردن
و وعید نمودن از چیزی و بچیز امر فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز خدای تعالی میفرماید فلیاتوا بحدیث مثله و مراد
از این حدیث قرآن است و حدیث در مقابل قدیم است و هر چه حدیث باشد قدیم نتواند بود و هم چنین خدای تعالی
ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون و مراد از ذکر قرآن است بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون و محدث در مقابل قدیم است و تعلیل انبیا و اولیا و فساق و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن فرموده
جمله قدیم باشند حسینه از اینست دلیل میفرمود و ابراهیم سر زیر افکنده بود حسینه گفت ای ابراهیم آنکه گفتی که
خدای تعالی قبل از مخلوقات آمر و ناهی بود می گفت یا ایها الذین امنوا و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها الذین امنوا
لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم ای ابراهیم اگر کسی در خانهٔ تنها نشسته باشد و گوید ای فلان بیا و ای حاتم
برو و ای فلان برخیز و ای مقبول بنشین و اگر شخصی بپرسد که چه میگویی و که را میخواهی و با که سخن میگویی گوید در خواطر

می گردانی

می‌گذرانیدم بعد از سی سال غلامی چند بخریدم و ایشان را مسائل قابل و حاتم و مقبول نام نهادم و ایشان را این نامها طلب کنم
و با ایشان سخن گویم پس هر که عاقل باشد چنین کسی را که مردم را خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت وی را منسوب خواهد کرد
و مجنونش خواهد گفت و باز گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که احوال سفها و مجانین را بخدا نسبت کنی تو اسطا افعال حق تعالی
چند از شمار باشد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون بغره بود و ده طبق پر از زر و جواهر آورده و بر سر حسنیه نثار کردند و ارکان
و اعیان مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنیه را تحسین کردند و اکثر از سلاطین زمان که از اطراف و اکناف عالم در آن
انجمن حاضر بودند و جمیع که آمده بودند متوجه مناظرهٔ حسنیه و ابراهیم بودند اکثر را داعیه محبت اهل بیت بر جان بود
و حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان ثابت بود و نهایتش از خوف بنی عباس اظهار عقاید نمی توانستند کرد پس جمله
دعای حسنیه می کردند و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت و تقریر پاکیزهٔ او متحیر مانده بودند و اکثر علما و اشعار از
شرمندگی سر بزیر افکنده بودند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل نشسته بود حسنیه گفت امروز تو اعلم
و افضل این عصری و من کنیزک بی اعتباری که مرا از میانهٔ کفار گرفته با اسیر از روی آورده اند و این خواجهٔ
من که درین مجلس شریف حاضر است مرا بچند درهم از ناصره خریده و شعار فرخنده آثار اهل اسلام تعلیم و تلقین
نموده و بشرف اسلام مشرف شدم و معرفت واجب الوجود حاصل کردم و دیده بصیرت گشوده پیغمبر خود و امام
شناختم مرا شبهه چند در خاطر است که بر سبیل تحقیق و از عناد نه بر سبیل ستیزه و امتحان از تو سؤال میکنم
باید این مشکلات مرا از من زایل سازی تا واجب شود که مدح تو گویم با آنچه معتقد باشد و دانم که از سواران این میدانی
و از دلیران این سوارانی و بعد الیوم بخدمت تو گذرانم عمر تمام هر آن ای ابراهیم که فرزند چون از مادر متولد شود
نه یهودی است و نه ترسا نه مسلمان و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پس هر آن پا مادر آن معلمان و استادان او را

از مسلمانان یا کافران یا ترسایان یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه گردانند و هر که او را اعتقاد باطل
بعینه یکی ازین دو حال است یا آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و بران محکم بشود و بران میرد یا آنکه داند که اعتقاد
او باطل است و تقلید کنند و حق را بپوشانند و مردم را بآن فریفته کنند پس این هر دو صنف در دوزخ باشند و امروز
آنچه از تو سؤال میکنم بلی مرا هنه بگو و بدانکه در دین پیغمبر و امام خود تقصیر ایشان را گفتم و صراط و حوض و میزان را به تحقیق
دانسته ام و از اهل بهشت و دوزخ و اهل حق و باطل را شناخته ام اما بالواسطه اختلافی چند که در میان مسلمانان است نفس
من متردد است و عقل یکباره راه بجای می برد و نقل او را بجای دیگر می برد و تحقیق او را امر صدم و شصت و سه مسئله
تو را جواب گفتم و در نهانم توقع دارم که آن شبهه چند که مرا بخاطر رسیده است چنین کنی که مرا یقین حاصل گردد ای
ابراهیم بدانکه بعد از معرفت خدا و معرفت رسول صلی الله و معرفت امام بنای مسلمانی بر صلوة و صوم و خمس و زکوة
و حج و جهاد است و بدانکه مرا معرفت صلوة و صوم حاصل است و جب المقدور بتقدیم میرسانم و امید میدارم که بدولت
خلیفه مرا الکینت و استطاعت نیز حاصل که خمس و زکوة مال خود را بارباب استحقاق رسانم و بعد از آن بتوفیق خدای تعالی
طریق تحقیق کعبه معظمه را طی کنم که شرایط مناسک حج را بجای آورم و جهاد که رکن عبادات است فی الحال بر من فرض و واجب شده
که بدولت خلیفه زمان با کسی که قصد دین من کنند جهاد کنم بدانکه جهاد بر زنان واجب نیست فاما بقوه زبان جایز است
ای ابراهیم بدانکه آن جمله مشقتها که متحمل آن شده ام مثل رفتن مکه معظمه و بعد از مسافت آن دادن زکوة
بفقرا و مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و از آن مشقتها بیرون میرسد و غسل کردن و وضو کردن در سرماهای
سخت و نماز کردن و سهو در نماز کردن و این همه تکلیفات که بر خود واجب کردیم و زحمتها که بر خود نهادیم حال آن باشد
که علیات حقیقت ایمان را نشناسیم و طریق فرمان برداری ندانیم و عالم نباشیم که راست گویست یا دروغ گویست و قلاشی

خدا را بوحدت و پیغمبرش را شناسیم و وحی که بر او نازل شده باور نکنیم و بعصمت و طهارت وراثت کسی ایمان نیاوریم پس چه حاصل
زحمت بیفایده کشیم و چه لذت درین عملها و چه فایده درین مشقتها تصور کنیم و حال آنکه امتهای بعد از پیغمبران همه خلافت
کفر و تخلف ورزیدند و چندین ناحق کفر و غضب اموال نمودند و اهل بیت پیغمبر را آن همه جفا و آزارها رسانیدند که بر جمیع خلایق
ظاهر است و مخالفت خدا و رسول نموده کافر شدند و جمله شهادت کفر بعضی و حج و جهاد در کوه بیجا می‌آوردند و ضرورت اظهار اسلام
می‌نمودند و احوال ایشان را امام پیشوا و خلیفه می‌گوئید من این مخلصان اسلام را از نزدیک دوری می‌کنند شناسم
برانکه خدا تعالی را اول وانبیا را بر چرا اینها مورا اندیده امروز تو پیش ای زمان و اعلم از جمیع مردم تا بر علمای اهل سنت و جماعت
بمن بگوی که آنان را از برای مال و جاه و اعتبار دنیا از تعصب و عناد و بغض و عداوت طریق حق را پوشانیدند و حق نفت
خدا و رسول کفر خود در لعنت خدا باشند یا نه و لعنت کردن بر ایشان واجب باشد یا نه ابراهیم سر در زیر افکند و خلایق
در باره دیگر پرسیدند هارون متغیر گردیده سر در زیر افکند دیگر بار حسینه گفت ای ابراهیم هیچ که از آدمیان
بتحقیق احدیت رسیده باشد اگر رسیده از راه هدایت و عطای خدا باشد یا از راه کسب او حاصل کرده با من بگوی که اگر
امکانی باشد در دین بکجا روم از تحقیق نیایم امروز درین مجلس اکثر از علماء عراق و مصر و شام و مکه و یثرب حاضرند
و هیچ یک جواب غیر نمی‌گویند ابو یوسف را از تلامذه ابو حنیفه بود قریب با ابراهیم نظام نشسته بود و قاضی بغداد سر برآورد
برای حسینه سؤال تو نه بر سبیل تحقیق است بلکه بر سبیل طعن و تشنیع و تعریض است از هر چه خواهی سؤال کنی حسینه گفت
بیرا نمیدانی بسیاری از احادیث شنیده ام و در تفاسیر مطالعه کرده ام که نقل است از حضرت امیر المؤمنین ولی وارث حسنین علیه
السلام و سلمان و ابن عباس و مقداد و ابوذر و در دین و الا بعضی از مردمان بخلاف آن می‌گویند و شما نیز مخالفت ایشان می‌کنید
و این جمله باطل را دانید و هر که بر آن عمل نماید تکفیر آن می‌کنید اگر نقلهای شما از معاویه ملعون و عمرو عاص و انس ابن مالک و دیگران

و مثل ایشان است و به راستی که در دست مردمان حق است و باطل است و راست است و دروغ است و حفظ است و وهم است

و ناسخ و منسوخ است و خاص است و عام است و محکم است و متشابه است ازین دو گروه هر حقیقت ایشان بر جمیع خلایق است

با آن بگویند ازین دو گروه کدام یکی دروغ گفتند و پیغمبر که ام یکی اقرار کنند و احادیث موضوعه در زبان خلایق انداختند

و قرآن را موافق حدیث موضوعه ساختند و تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت پیغمبر ما به هر حدیث از من بشنوید به از چهار

کس ایشان را پنجم نیست گفتند آنان کیانند فرمود که اول مردی است منافق که اظهار می‌کند ایمان را و قرین مسلمانان داده

و از خدا نمی‌ترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که آن منافق است و بعمد دروغ

می‌گوید بر پیغمبر از او قبول نکنند و سخن او را باور ندارند و لکن مردمان می‌گویند که او در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده

و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس این حدیث را از وی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را نه دانند و بر نفاق

او مطلع نشوند چنانچه خدای تعالی در شأن منافق پیغمبر ما یاد فرموده اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم یعنی

چون ای محمد ببینی ایشان را خوش آید ترا عظیمی جسمهای ایشان و گوش کنی سخنان ایشان را پس چون پیغمبر ایشان را

نشناخت دیگران چون شناسند پس ای ابراهیم چون ایشان را نشناختند و قبول کنند سخنان ایشان در ایشان را

بر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را بایشان دادند و به راستی که مردمان تابع پادشاهان دنیا اند الا کسی را که خدا نگاه دارد

او را پس این یک قسم از چهار کس و قسم دویم از آنهایی که حدیث به مردمان می‌رسانند مردی است که سخن از رسول صلی الله علیه و آله

شنیده و یاد گرفته پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم متصور است پس این شخص عمداً بر رسول

خدا دروغ نگفته و غلط کردن آن حدیث در دست او است و میگوید و بر آن عمل می‌نماید و روایت می‌کند و میگوید من

چنین شنیدم از رسول صلی الله پس اگر مسلمانان بدانند که آن حدیث غلط است از وی قبول نکنند و اگر راوی نیز دانستی

که آن غلط است

در انقلاب است هرآینه انزار روایت نکردی بران ای ابراهیم سیوم از آن کسانی که حدیث روایت کرده اند مردی باشد
از ایشان که سخن رسول صلی الله علیه واله را شنیده باشد که از چیزی نهی کرده بعد از آن امر کرده و او حاضر نبود پس شنیده
و یاد گرفت منسوخ را و ناسخ را نشنیده و بیزار اند ناسخ را پس اگر آن را دانستی که آنچه بیست منسوخ است از وی قبول نکردندی
ابراهیم چهارم آنکه چهارم از آنها که حدیث روایت می کنند مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا از ترس خدا و تعظیم رسول
و هیچ سهو و غلط نکرده باشد در آنچه شنیده باشد بلکه هرچه شنیده باشد که خدا و رسول فرموده اند بعینه بی زیاده
و نقصان روایت کرده باشد و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس هرگاه ناسخ عمل کرده باشد و منسوخ را از آن احتراز نموده
بدرستی که در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه است و حضرت پروردگار می فرماید که ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهیکم عنه فانتهوا پس اگر مر شبهه رو نموده اند حکم خدا و رسول را که چیست آیا چه کنند بگوی ای ابراهیم که بنابر قول
کدام طایفه پایه نهاد و سخن کدام طایفه عمل باید کرد آنهایی که خدا بر پاکی ایشان گواهی فرموده چنانچه انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا آخر عمر همدم و محرم رسول و صاحب
راز خیر البشر بوده اند آیا بروایت ایشان عمل کردن اولی است یا از غیر ایشان ای ابراهیم همه اصحاب رسول یارای سؤال
کردن نبود از رسول و تحقیق و رام و تفحص و تفتیش بر هر چیزی نمی توانستند نمود از برای آنکه صحابه هیچ قوه سؤال نبود
چرا که خدای تعالی ایشان را منع کرده بود از سؤال چنانچه می فرماید که یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم یعنی آنهایی که ایمان آورده اید مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر شود شما را بد آید چون این آیه نازل شد ترک
سؤال کردند و همیشه صحابه در این آرزو بودند که اعرابی از بیابان بیاید و سؤال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من
حضرت امام جعفر بن محمد است و روایتی که در آن روز شنیدم که او از جد خود علی بن الحسین روایت میکرد و او از پدر بزرگوار خود

ابی عبدالله الحسین علیه السلام و او از پدر خود امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود سلمان که من هر شب یکبار نزد رسول رفتمی و از

گفتمی و هر روز با او یک خلوت داشتمی و جواب گفت از هر چه پرسیدمی با او گشتی هر جا که گشتی و همه صحابهٔ پیغمبر دانند

که هیچکس غیر از من مؤانستی نزد او و در خلوت رفتن و بیشتر از آن خلوت در خانهٔ من بود و هرگاه من نزد آنحضرت رفتمی

در بعضی از منازل خود خلوت کردی و زنان خود را و غیر ایشان بیرون کردی و بغیر از من کسی در خدمت آنحضرت

نبودی و هرگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل من آمدی حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین را علیهم السلام بیرون فرستادی

آنقدر سؤال می کردم که هیچکس را طاقت جواب آن نبود مگر آنحضرت از روی شفقت و مهربانی جواب من گفتی و

جبرئیل در برابر من با وی سخن گفتی و هیچ سخن را از من پنهان نداشتی و من جمله را شنیدمی و کسی دیگر را این میسر نبودی

بغیر از من و هرگاه که سؤالات من تمام شد خود ابتدا ای جواب گفتی و هیچ آیه از قرآن فرود نیامده بود و هیچ از

حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت و آنچه بود و خواهد بود و آنچه نبود که مرا املا و تعلیم کرد

و بر من خواند و املا کرد و من بخط خود نوشتم و مرا بر تاویل آنچه خبر داد و ظاهر و باطن او را بر من عیان ساخت و هرچه

او گفت یاد گرفتم و هیچ از آن فراموش نکردم چون حنیفه سخن باینجا رسانید هارون و اهل مجلس بسیار بگریستند و همه تصدیق

بر قول حنیفه کردند و ابراهیم بعلت قولنج گرفتار شد و سر بزیر افکنده جواب حنیفه نگفت حنیفه گفت ای ابراهیم

چون کیفیت احوال و اقوال تورا آیات صحت نسب حال مخالف اهلبیت گشتی ای شافعی جمیع خلایق واضح است که تو زیری

چراکه در بدایت کار ربط تو با اهل بیت بودی و خود را یکی از بندگان و چاکران ایشان میدانستی و در اوایل هم چو ابو حنیفه

کردی از راه انکار مخالفت سنت اهل البیت و در قصیدهٔ هم چو اظهار مطاعن او را اجتهاد غلط و عمل نمودن بقیاس کردی

و این بر همه کس ظاهر است از حضار مجلس و در بزم لالای کظه جاه و اعتبار بخریده دین بنیا فروختی و اظهار اجتهاد کردی

وتورا نیز آرزوی امامت است و پیش وای حق شدن مثل بوحنیفه ملعون هم ثانی شیطان لعین بود تو نیز رفیق او
شدی و در خذلان بجانب خسران رفتی ای شافعی نوح با طول عمر و کثرت عبادت و ابراهیم با خلق و موسی را حجت
مکالمت و ذوالقرنین و سلیمان با سلطنت و ملکت و داود با شوکت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود سر ارادت بر آستانه
و عتبه ارادت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله نهادند و تمنای اللهم اجعلنا من امة محمد کردند و عترت و اهل البیت او که کمال
دین و رعایت یقین و محافظت شریعت و مقتدایان ملت و امنای حق و مفسران قرآن و حجج خلایق و اوصیای
رسول صلی الله علیه و آله و معصومان مرادند انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و مخصوصان یا ایها الذین
امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم و سروران درستان و صدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین و جان بخشان ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و طعام دهنده
و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا ایشانند در پیش اهل البیت از صاحب حالت است هم حضرت رسول در
حق او فرموده و نیز بقول و روایات تمامی اراد ان ینظر الی آدم فی علمه الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم فی حلمه
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب و فی حق که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و عکوش ان
و کمال خفت چنین ابن عمی و چنین امامت از پیغمبر بمثابه پیغمبری از خدای تعالی است یا نه اما وصی پیغمبر و امام مسلمانان
باید هم از نسل ابراهیم خلیل باشد ز آبا و اجداد وی بزرگ و شریف باشند هر گز بت نپرستیده باشد و با طهارت مولد
بود و با درستی ایمان و وفور علم و قوت نفس و معرفت الله و اسرار عرش و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و
معرفت میلاد و معاد و سیاست ملک و صبر نمودن و حلم ورزیدن و مداومت نمودن طاعت و دوری از شهوات
و با کرم و سخاوت و علم و شجاعت و عصمت و طهارت و حکمت و زهادت بود و از کافران و منافقان و ظالمان و جباران

آن باشد که انچه را مالک در راه خدا نفقه دهد و خوش خوئی بود و سرار او با رفق و متقیان و مؤمنان و بر گرامی بود و بزرگ

رسول خدا او را دوست دارد و آینده خبر دهد و از گذشته و آینده خبرها دارد و بمصحف پیوسته و بیراهه از انکه فرقانی و تحقیقات قرآنی و اشکال

وی را او دوست دارند و چندین از آیات قرآنی در حق او نازل شده بسی برغم موافق و مخالف و چندی از احادیث صحیح صریح پیغمبر

در حق او فرموده باشد و مخالفان دانند که از کتب ایشان مذکور و مسطور است و در جمیع دقایق در دفع کفره زنده و لشکرهای

عظیم نموده باشد و در احزاب او را رسول باعمال جن و انس برابر کرده باشد برغم مخالفان ابن عم و برادر رسول باشد و داماد

مشعوف اگر نور چشم خود خواند پس باجماع امت فاما چنین کسی با امت مردم اولی باشد و انسب لهذا یا آنکه امام باید

چهل سال بت پرستی ترک کند و گوشت و پوست او پرورده باشد از خمر و گوشت خوک و مدت مدید طریق عبودیت

لات و عزی طی کرده باشد و اظهار ایمان نماید بر منبر رود و از جواب زنی عاجز آید و کلهم افقه منی حتی المخدرات فی الحجرات

گوید و کرات و مرات بقول موافق و مخالف بر منبر اقیلونی بر زبان او جاری شده باشد خیانت بسیار رو اعتبار عمر خطاب

و ابو عبیدهٔ جراح و سالم مولی و ابو حذیفه و اسید بن حضیر و ابو بشیر بن سعد و خالد بن ولید پلید و چند فاسق دیگر در سقیفه

بنی ساعده بیعت که کرده باشند امام شود و از اراذل امت باشد و بیشتر اوقات بکرباس فروشی و جامه فروشی و

خیاطی اوقات گذرانیده باشد و پدرش در زمان جاهلیت هر روز بر مایده عبد الله جدعان منادی زند تا مردم جمع شوند

پس خورده و پس مانده ایشان دهند و در ایام خلافت نیز خیاطی کند و مردم انکار مذهب او کردند ای ابراهیم کی

روا بود امت سالها چنین کسی را معصوم خوانند و بر خواندان معصوم مقدم دارند و او را بعد از پیغمبر برغم چند فاسق

خلیفه رسول سازند و قائم مقام وی دانند و اگر ثواب بابر عبد الله خوانند با وجود عدم جمیع استحقاق هر ان سبب فضیلت باشد

ای ابراهیم بگو هر از این دو امام هر تعریف کردم کدام یک بامامت و وصایت سزاوارتر ابراهیم گفت ای حسنه ما منکر

انجام

و ما فضایل اهل بیت رسول شنیده‌ایم و آنچه در فضایل علی ابن ابیطالب میگویی بر ما ثابت است زیاده از آنچه عقول بشر
ادراک آن تواند نمود ولکن در خلافت ابی بکر اجماع امت شد و رسول فرموده که لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی در هر
امری که امت من اجماع نمایند صواب خواهد بود حسنیه گفت ای ابراهیم بدان خدای که آفریدگار عالمیان است که راست بگو
هیچ از تفاسیر شما واقع است که در حجة الوداع رسول در غدیر خم فرود آمد حق تعالی در آن آیه بدان بار نازل شده بود
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته پیغمبر در ماندن نشسته بود و بعد از آنکه رسول خائف
بود از منافقان بعد این آیه این آیه نازل شد که والله یعصمک من الناس و بعد از آن دست علی ابن ابیطالب را گرفت و بر منبری
که از جهاز شتر ساخته بودند بر آمد و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله والعن علی من ظلمه و بعد از آن این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم
الاسلام دینا ای ابراهیم تو را بخدا قسم میدهم که تا مکابره و مداهنه نکنی آنچه واقع شد بگویی و متوجه شد و با ابویوسف
و دیگر علما گفت که بحق خدا و رسول که راست بگویید احتیاج و تخت خلیفه سوگند داد و همه مشغول شدند که مداهنه نمایند ابویوسف
گفت حسنیه اکثر اصحاب و مفسرین تصریح کرده‌اند که این آیه در حق امیر المؤمنین است و این حدیث مولا نیز مشهور است
حسنیه گفت ای ابویوسف چه گویی درین آیه که انما ولیکم الله ورسوله والذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم
راکعون بخدا که راست بگو که این آیه در حق که نازل شد ابویوسف گفت در حق علی ابن ابیطالب و اجماع امت است
حسنیه گفت ای ابویوسف چه گویی در آیه مباهله که قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین لعنت خدا بر تو باد اگر خلاف خدا نمایی ای ابویوسف
در روز مباهله از مردان بغیر علی ابن ابیطالب و حسن و حسین و فاطمه کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه ابویوسف گفت نه حسنیه

گفت ای ابو یوسف مرا این حق تعالی علی بن ابیطالب را نفس رسول خوانده و این مخصوص اوست یا نه ابو یوسف گفت بلی

هیچ کس درین خلاف ندارد و کسی انکار نتواند نمود حسینیه متوجه هارون و علما شده و گفت یک سؤال دیگر میکنم بحق

یگانگی معبود راست بگویید در محلی که حضرت رسول در حالت نزع اشارت کرد که ائتونی بدوات و قرطاس اکتب

لکم بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید تا بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از اصحاب که مانع شد رسول

از وصیت کردن و نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر نمایند ابو یوسف گفت این مشهور است که عمر ابن خطاب بواسطه آنکه مبادا

مرض رسول اشتداد نماید مانع شد و گفت حسبنا کتاب الله حسینیه بخندید و گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف احکام

الهی موقوف میکنید و بیعت روز غدیر را کان لم یکن می انگارید و منع وصیت رسول می شوید و همیان کعش بر رسول

خلاف سنت میکنید و ایمان بکلام ملک علام ندارید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز می گویید که اجماع امت کردند

در خلافت ابی بکر ای ابراهیم بمن بگوی که اجماع که مخالف نص باشد منعقد می شود گفت نه گفت ای ابراهیم چون منکر میشوند

می شوی با جماع حاضرون بخندید و سر در زیر افکند حسینیه گفت از نصوص در گذشتم و حکم الهی و فرمان رسول یکجانب

نهادم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص امت ابراهیم متفکر گردیده بود اگر می گفت اجماع

جمیع امت کذب او ثابت می شد چرا که اهل یک شهر اتفاق نکرده بودند الا چند فاسق مردود هم بعداوت اهل بیت

رسول مشهور بودند و در حال حیات محبت رسول را می نمودند ابراهیم گفت حسینیه خواص اهل حل و عقد اتفاق کرده او را

ولی است بخلافت دیگران حسینیه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای شافعی و ای نعمانی که حاضرید از شما سؤال میکنم

در حضور خلیفه زمان راست بگویید که بعد از ابی بکر که منازع فیه است افضل و اعظم و اعلم و اقدم از جمیع اصحاب کیانند

از خواص اصحاب رسول در حق فضایل ایشان احادیث فرموده و مناقب ایشان را اظهار کرده چه کسانند از اهل بیت بنی هاشم

دیکران

دیگر کسانی که بفضیلت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان ثابتست گفتند علی و عباس و حسن و حسین و عمر بن
خطاب و طلحه و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان و ابی ذر و مقداد ابن اسود و عمار یاسر و جابر ابن عبد الله
انصاری و عثمان بن مظعون و حذیفة الیمانی و ابی بن کعب و سعد و قیس ابن سعد حسنیه گفت ای خلیفه زمان بجای آنکه بر بری
از نشسته‌ام از علمای زمان سؤال کن که اینجا حاضر اند که علی و عباس و جمیع اینها از اکابر بنی هاشم اند و از اصحاب کبار اند با ابی بکر
بیعت کردند هارون متوجه علما شد و گفت بگویید آنچه واقع است همه یکبار سرها بزیر افکندند شافعی سر بر آورد و گفت
چرا سرها بزیر افکنده اید بگویید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار از احوال اهل البیت و وقایعی که روی نموده
ابویوسف گفت که ظاهر است که در میان اهل البیت و اصحاب مخالفت و منازعت واقع شد حسنیه گفت که من آنچه بیان کنم اگر
تصدیق قول من کنند برین که از احادیث و اخبار و تفاسیر بر شما ثابت کنم هارون گفت بگوی حسنیه گفت بدانید که در حالتی
که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار بتکفین و تغسیل و تدفین رسول مشغول
بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشسته بودند پیغمبر را گذاشته و بکفن و دفن و نماز وی حاضر نشدند و از برای
خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار رسید که جمعی از صحابه در سقیفه بنی ساعده جمع اند و تعیین خلیفه می‌نمایند جمعی از ایشان متوجه
سقیفه شدند سخن در میان ایشان دراز کشید گاهی بابی بکر و گاهی بعمر می‌گفتند که دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و گاهی
سالم دیگر عمر گفت که تو بر ما اقدام داشتی دست دراز کن که با تو بیعت کنیم و گاهی سالم مولای ابو حذیفه را تکلیف کردندی
و گاهی ابو عبیده را گفتند انصاریان گفتند منا امیر و منکم امیر سعد عباده که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن تا
با تو بیعت کنیم بعد مبالغه بسیار کرد و تجویز خلافت نمیکرد تا آنکه بعد از مبالغه بسیار که انصار با او کردند سعد راضی شد قیس بن سعد
چون دید پدرش با مر خلافت راضی شد بر خواست و شمشیر برهنه کرد و بر سر پدرش ایستاد و گفت چه حجتست ترا بر علی ابن ابی طالب

آنچه در غدیر خم واقع شده و رسول دست وی را گرفت و بحکم الهی بر شما امیر ساخت و راضی شدید و با وی بیعت کردید
و تهنیت وی کردید و این زمان مخالفت امر خدا می کنید و پیغمبر امروز از دنیا رحلت نموده شرم نمی دارید و الله ای پیر
ترک این معامله کن و اگر نه سرت را از تن جدا خواهم کرد چون سعد عباده این سخنان از آن پیر خوش شنید پشیمان
شد و استغفار کرد و انصاریان دیگری را تکلیف نمودند عمر برخواست و گفت این هرگز نمی شود که دو کس متکفل خلافت
شوند شمشیر کشیده فی الحال بسر ابی بکر آمده که سخن بسیار مگوی دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم فی الحال با ابی بکر بیعت
و بعد از او ابو عبیده بیعت کرد و اصحاب ضلالت یک یک می آمدند و بیعت می کردند تا آنکه قریب بیست نفر بیعت کردند
و بعد از آن شمشیر کشید عمر و بر سر یک یک از اصحاب رفت و جبراً ایشان را بیاورد تا بیعت کنند تا سه روز بدین طریق و بعد
از سه روز متوجه مسجد رسول شدند و خواستند که رسول را از قبر بیرون آورند و بروی نماز کنند حضرت امیر المومنین چوبی که
سر وی آهن بود برداشت و بر سر قبر رفت و ایستاد و سوگند یاد کرد که شما اگر خواهید که پیغمبر را از قبر بیرون آورید تا آنکه
کشته شوم با شما از قتل نرسانم معاویه علیه اللعنه با ابی بکر گفت که ترک این معامله کنید که از رسول شنیدم که هر گاه برادرم
علی علیه السلام سرخ برکشیده باشد و بدین صفت چوبی در دست گرفته باشد اگر از مشرق تا مغرب او را حمله نمایند که غالب نشوند
باذن الله جمله را بقتل رساند چون این حکایت را ملعون شنیدند ترک این معنی کردند جمله بیامدند در مسجد رسول نشستند
و حضرت امیر با اصحاب کبار و مومنان دین دار و جمعی کثیر از بنی هاشم که با حضرت بودند یک جانب نشستند و گفتگوی در آن گذشته
و حضرت بر ایشان حجتها گرفت و ایشان را ملامتها کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله را بگذاشته و تجهیز و تکفین وی حاضر
نشدید و بروی نماز نکردید و متوجه سقیفه گردیده و در امری که بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی متعلق است منازعه
کرده و بمشورت چند فاسق خلیفه از برای خود بهم رسانیدید و درین حال عثمان با بنی امیه و عبد الرحمن ابن عوف و بنو زهره بیامدند

عمرو ابو عبد الله برخواستند و گفتند ای بنی امیه و بنو زهره بپا خیزید و بیعت با ابی بکر کنید ایشان بیعت کردند و
ایشان جمعی بودند که در عداوت ایشان در حین حیات پیغمبر با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شهرت تمام داشتند پس عمر با
جمع کثیر بیامدند و در برابر حضرت امیرالمؤمنین و بنی هاشم ایستادند و گفتند بیائید بیعت کنید زبیر برخواست و دست
بقبضهٔ شمشیر زد و گفت یا ابن الخطاب علی ابن ابیطالب برادر و ابن عم رسول صلی الله علیه و آله است و عباس و عبد الله
عباس و سایر بنی هاشم و خواص اصحاب رسول صلی الله علیه و آله است بر بیعت ابن ابی قحافه را از اراذل است دلالت میکنی
و تو را با این امر چه نسبت با آنکه خویشان رسول حاضرند و جمیع شرایط خلافت و امامت در ایشان است و زبیر قصد آن
که شمشیر فرود آورد و بر سر عمر زند فریاد برآورد و علیکم الکلب فاتقوا شره سلمة ابن سلام از عقب زبیر در آمده دست زد و شمشیر را
از دست وی در ربود و عمر شمشیر از دست سلمه گرفت بشکست بنی هاشم دست بقبضه های شمشیر کردند و همه یکبار برخواستند
حضرت ایشان را ممانعت فرموده آهسته باشید که نعمت حکم الهی نیست ما شما شمشیر از غلاف بیرون آرید و کار از بغیر از
صبر چاره نیست چون حضرت دانست که منافقان مست اند بعضی باختیار و بعضی بجبر بیعت کردند روی با ابی بکر و عمر و خلایق
کرد و گفت ای یاران مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم الهی را معطل گذاردید و من بدین کار سزاوارترم از آنکه من
برسول اولی ترم از جمیع شما و اشجع و افصح و اعلی و اتقی و این کار حق من است و زندهٔ من و مردهٔ من و وصی و وزیر و
موضع سر او یم و بکتاب خدای و سنت وی عالم ترم از خدا بترسید و از رسول شرم دارید و حق مرا بمن گذارید عمر برپای خواست
و گفت ای علی اگر ما همه کشته شویم و متابعت تو نکنیم و از تو دست برنداریم تا بیعت نکنی بطوع و رغبت یا جبر و کراهت
حضرت فرموده اف لک یا ابن ضحاک الحبشه بخدای که اگر از تو و اتباع تو باک ندارم که اصحاب ضلالت اید و تو را چون سگ مرده
شمارم لو لا سبقت وصیة محمد ما ترکت احداً علی ظهر الارض کافراً بالله و منافقاً علی رسوله و جاحداً لولایتی و لکن سکوتی

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (۶)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

وحق الی البلاء اگرنه آن بودی که پیش گذشته وصیت رسول یعنی امر اللهی شده شمشیر از نیام کشیدم مگر در موضع
نمی گذاشتم که احدی از اعدا و آنان که منافق رسول بودند و نمی گذاشتم یکی از منکران ولایت حق را هر آینه شکایت میکنیم
غم و اندوه خود را به خدای کرم بابن ضحاک اگرنه این بودی شما را بانه کرده مانی پریشان می ساختم ابوبکر و عمر و ابو عبیده
هر سه از جا برخواستند و گفتند یا بن عم رسول الله ما قرابت ترا و فضایل ترا دفع نمی کنیم الا آنکه است که تو جوانی
دارد عمر تو سی و سه سال گذشته ابو عبیده یا ابو الحسن ابوبکر پیرمرد شهر و از پیران قوم است او بهتر تحمل تواند کرد
و اگر خدا بتو عمر بدهد این کار بتو گذارند خواهش باش و فتنه خوابیده را بیدار مکن تو هم دانی که دل عربان و غیر ایشان
بر تو چگونه است حضرت فرمود که ای مهاجر و انصار از خدا بترسید و عهدی که با پیغمبر خود در ولایت و امامت حق که او
فراموش مکنید و حق اهل بیت رسول را از خانهای بیرون میبرید بخانهای شما می آرید که ما اهل بیت پیغمبریم و باین کار
اولی تریم و خدا تعالی ما را باین کار مخصوص کرده درین حال بشیر بن سعد انصاری گفت یا امیر المومنین اگر این سخن ما را انصاریان
شنیده بودند پیش از آنکه با ابی بکر بیعت کنند هیچکس با تو خلاف نکردی حضرت فرمود که بخدا که پنداشتم که هیچکس این کار
نکند که شما که پیغمبر را هلال داشتید نزاع کنم که در قیامت پیش رسول خدا چه حجت آرید بخدا سوگند می دهم کسی را که روز غدیر از
رسول شنیده باشد که من کنت مولاه فعلی مولاه تا آخر حدیث برخیزد و گواهی دهد زید ابن ارقم که از جمله راویان امیر المومنین است
روایت کند که دوازده مرد بدری برخواستند و گواهی دادند از آنهایی که با ابوبکر بیعت کرده بعضی عمر ترسیدند که مردم
با علی بیعت کنند مجلس را برهم زد و بهم برآورد و خلایق را پراکنده گردانید روز دیگر دوازده نفر از اصحاب کبار
با یکدیگر گفتند که چون ابی بر منبر رسول رود او را بزیر آوریم و کشیم بعضی از ایشان گفتند که این نتوان کرد تا بحضرت
امیر المومنین مشورت نکنیم همه یکبار پیش حضرت رفتند که یا امیر المومنین حق خویش را بگذاشتی که رسول خدا فرموده علی

مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد کردیم و برویم و ابی بکر را از منبر فرود آوریم و حالا بخدمت آمده ایم تا چه صواب
می بینی و چه امر میفرمایی و ایشان دوازده تن بودند سلمان فارسی و خالد بن سعید و ابوذر غفاری و مقداد ابن اسود الکندی
و عمار یاسر و بریده الاسلمی و شش از انصار بهذا ابوالهیثم التیهان و سهل بن حنیف و ابو حنیف و خزیمه ابن ثابت و ابی بن کعب
و ابو ایوب رضی الله عنهم حضرت امیر علیه السلام فرمود که بخدا اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده شود و جمله شما را قصد قتل
کنند و بنی هاشم نیز با شما اتفاق کنند و چون چنین باشد مرا دفع باید کرد و رسول مرا خبر داده است که امت من بعد از من
غدر کنند و عهد بشکنند یا علی تو از من بمنزله هرونی چنانچه بنی اسرائیل هرون را بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند
ترا نیز بگذارند و دیگران را اختیار نمایند گفتم یا رسول الله مرا چه باید کرد چه کنم گفت صبر کن و با ایشان جهاد مکن اگرنه
شمشیرها کشیده شود و یخرج الحی من المیت برطرف شود و اسلام تباه کردد زینهار خود را نگاه دار و در خانه صبر و قرار
گیر امر الهی چنین است تا آخر زمان حرمتی چون رسول رحلت نمود و بغسل و دفن آنحضرت مشغول شدم و چون از آن
پرداختم میانه امت این مخالفت پیدا شد و بر جمیع ایشان حجت کردم تا ایشان را بر من حجتی نباشد شما نیز بروید و آنچه
از رسول شنیده اید با ابی بکر و اتباع وی بگویید ایشان برفتند و بگرد منبر رسول برآمدند و آن روز جمعه بود چون ابوبکر
بر منبر شد این دوازده کس از اصحاب کبار رضی الله عنهم که سید مختار و حیدر کرار بودند هر یک فضیلتی فرو خواندند
و فضایل امیر المؤمنین یاد کردند و ابوبکر را از آن امر شنیع منع کردند و از خدا تعالی بترسانیدند و ابوبکر چون حجتهای
ایشان را شنید فرو ماند و هیچ جواب نگفت بغیر از این که لست بخیرکم اقیلونی یعنی مرا والی شما کردانیدند و من از شما
بهتر نیم مرا اعانت کنید عمر چون این سخن از ابوبکر شنید گفت انزل عنها یعنی فرود آی از منبر جواب نداد و برخاست
و بخانه رفت و تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید با سه هزار کس بیامدند از منافقان عرب و آنها

دل ایشان پر از نفاق امیر المؤمنین بعضی جمله از خوف تیغ اظهار اسلام نموده تا آنکه همه لشکر عظیم جمع گردید
و شمشیرها کشیدند و عمر نیز در پیش ایشان افتاد و میرفت تا داخل مسجد رسول شدند و حضرت امیر با جمعی اصحاب
در مسجد رسول نشسته بودند عمر گفت والله یا صحابه علی اگر کسی از شما سخنی گوید سر او را برداریم و شمشیرها کشیده شد خالد بن
سعید العاص برخاست و گفت یا پسر صهاک الحبشیه ما را از شمشیر خود میترسانی با این لشکر منافق که جمع کرده تهدید می‌نمایی
به خدا شمشیرهای ما از شما تیزتر است اگرچه بعدد اندکیم ولی از شما بیشتریم از آنکه حجت خدا علی بن ابیطالب
با ماست و اگر نه آن است که اطاعت امام بر ما واجب است شمشیر میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم و قهر خدا آشکار میکردیم در مدینت
مولای خود حضرت فرمود که بنشین یا خالد مقام تو معروف گشت و سعی تو مشکور گشت وی بنشست و سلمان فارسی بر پای
ایستاد و گفت الله اکبر من با این هر دو گوش خود شنیدم از رسول خدا و اگر چنین نباشد هر دو گوش من کر باد چنانچه
فرمود که اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یکبسه جماعة من اهل النار یعنی وقتی باشد برادر من
و ابن عم من نشسته باشد در مسجد من با یاران خود ناگاه جمعی از سگان برو هجوم آورند و قصد قتل او و یاران وی کنند
من هیچ شک ندارم که سگان جهنم شمایید عمر از جای جست شمشیر کشید و قصد سلمان کرد حضرت امیر از جای
برخاست و گریبان عمر را گرفت و بر زمین کشید چنانچه شمشیر از دستش بیفتاد و دستار از سر پلیدش افتاده در میان
مردم خجل شد و شرمسار گردید ابی بکر ملعون با جمعی از صحابه برخاستند و عمر را رهانیدند حضرت فرمود یا پسر صهاک
الحبشیه لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله تقدم لرایت اینا اضعف ناصرا و اقل عددا آنگاه حضرت
امیر با یاران خود برخاست و گفت رحمت خدای بر شما باد پس عمر خطاب با لشکر بسیار در مدینه می‌گشت و یکیک از آن
از آن مردمی که از خلافت ابی بکر ابا میکردند می‌طلبید و قهراً جبراً بیعت میگرفت و هر که در خانهای خود

پنهان

پنهان بقهر بیرون می آورد و بیعت می گرفت و بعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت سه ماه چیزی دیگر غیر از بیعت
گرفتن در میان نبود تا آخر الطلب حضرت امیر المؤمنین رفتند و قضیهٔ حضرت خیر النساء واقع گردید و لگد بر در زدن
عمر خطاب و ایذا و آزار رسیده آن عالیشان برهمه کس ظاهر گردیده مخالفت سعد بن عباده با ده هزار کس از بنی خزرج
با ایشان و قیس ابن سعد بر هیچ کس پوشیده نیست مالک ابن نویره با هزار کس از قبیلهٔ خود با ایشان بیعت تا آنکه
خالد بن ولید را فرستادند و آن مؤمنان را با او در نماز با ده سر از تن بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت
کردند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع خواص است باشد از خدا بترسید و از این
اعتقاد باز گردید و با خدا و رسول او دلیری مکنید ای ابراهیم اگر اجماع را اعتباری بودی در خلافت ابی بکر پس
اجماع منعقد گردیده باشد پس چرا یزید و باقی بنی امیه مفسدان را نمیدانند و بقهر امام نباشند بقهر زمانی که با
ایشان بیعت نمودند و متابعت ایشان کردند و بر آن بقهر با ابی بکر و عمر بیعت نمودند پس باین نحو معاویه و یزید
و باقی بنی امیه امام شدند و هیچ کس را شک نیست که سر فرزندان رسول خدا را بریده اند و ظلم و ستم بر اهل بیت
رسول کرده اند ای ابراهیم در کفر آنکسی که این عمل کرده باشد شک نیست و اجماع منعقد نشد در میان اهل اسلام مگر
بر قتل عثمان که از خواص و عوام امت از جمیع شهرها نوشتند و مردم را بتحریص بر قتل وی نمودند و از شهر مصر قریب
بسی هزار کس از دست وی بشکایت آمدند و جمله اتفاق نمودند و وی را بقتل آوردند و با قبح بازگشتند و مدت
چهار روز ریسمان بر پای او بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه می کشیدند و گرد و کرده از مسلمانان می رسیدند
و لگد بر سر و روی او میزدند و از ظلم وی شکایت میکردند ای ابراهیم با آنکه عمرو و خالد و ولید پلید و جمعی از مشاهیر
بنی امیه را با حضرت علی ابن ابیطالب عداوت قطعی بس باشد و این همه فساد ظاهر کرده باشند و چندین هزار مؤمن را کشته

بلشنید وبظلم وتعدی تا چیزی که باشند وچندین هزار خلق را از طریق خود را افکنده وبه اسفل السافلین فرستاده باشند
ای ابراهیم هیچ امت در دین پیغمبر خود این طریق فسادها نکردند وبا اهل بیت پیغمبر خود این ظلم روا نداشتند
آیا روا بود هم از برای تشفی نفس خود که گاهی سعد ابن عباده را پیش واو خلیفه خود کردانیدن وباز معزول کردن
وابی بکر را بجای او نشانیدن وگاهی عثمان را خلیفه ساختن وباز بسجال بکشتن بقتل رسانیدن ودر آنچه موافق
طبع ایشان چنان که عذرای ابراهیم هر آنکه دو گروه هستند ضدیت ومخالفت ومجادلت وعداوت ایشان نسبت
بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است طایفهٔ اول علی ابن ابی طالب وامام حسن وامام حسین وسیدة العالمین علیهم
السلام اند وسلمان وعباس وعبدالله عباس وعبدالله مسعود وابوذر غفاری ومقداد بن اسود وعمار بن یاسر
وعثمان ابن مظعون ومحمد ابن ابابکر وحذیفه ابن الیمانی وابی ابن کعب وخالد بن سعید العاص وجابر بن عبدالله انصاری
وابوایوب انصاری وابودجانهٔ انصاری وسعد ابن عبادهٔ انصاری وقیس ابن سعد انصاری وابولبابه
وابوالهیثم ومالک اشتر وفضل بن عباس وابن الدحداح وجعفر طیار وابوسعید الخدری وسلیمان بن صرد و
سهل ابن حنیف وعدی ابن حاتم الطائی این جماعت کسانی اند که از اول اسلام تا آخر عمر رسول در خدمت وملازمت آن
حضرت بودند در سفر وحضر ودر صلوة با او بسر می بردند وبر طریق رسول وعبادت وافعال واقوال واعمال آنحضرت بیش از
دیگران اطلاع داشتند ورسول در حق هر یک از ایشان احادیث فرموده بعضی را اهلبیت خود خوانده وبعضی گفته
گوشی در میان چشم منند ودر باب هر یک از ایشان منقبتها فرموده وآنها که اهل بیت اند خدای تعالی بر طهارت وعصمت
ایشان گواهی داده وهم چنین خدای تعالی محبت ایشان را بر مردمان فرض کرده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
بحکم الهی قول ایشان صادق وکلام ایشان نص مطلق است ای ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول از فرایض ونوافل واخبار

واحکام

و احکام بقول ایشان عمل نمودن اولی و انسب است و اعتبار ایشان نزد خدا و رسول بیشتر است با آنکه تصدیق
نمودن و اعتبار کردن قول ابی بکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه و انس و سعد و حوصه و سعید و ابو عبیده و عمرو بن
عاص و ابو هریره و خالد بن ولید و سالم بن مولا و سعد بن وقاص و طلحه و زبیر و عبد الله عامر و یزید و عمر سعد
و عبید زیاد و مروان بن الحکم لعنهم الله و باقی بنی امیه که امام شما اند پیروی نمودن این طایفه اولی است یا آن
که ایشان ذکر کرده شد و اعتماد بر قول این طایفه بیشتر است یا آنانکه اسامی ایشان را در اول ذکر کردیم ای ابراهیم
چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت ظاهر است و از روز رحلت نمودن رسول الی یومنا هذا این دو طایفه
قصد قلع و قمع و قتل یکدیگر کرده اند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالف اند دو طایفه کدام
ثابت است این زمان بگو که از این دو طایفه کدام ثابت است و از این هر دو کدام باطل است ابراهیم مانند حمار
که در ضلالت افتاده باشد متحیر و پریشان بود نه طاقت سکوت و نه طاقت جواب هارون برآشفت و گفت
ای ابراهیم چرا جواب نمیدهی ظاهراً تو بر دین رسول نبوده و تو امروز خود را اعلم و افضل علماء اسلام میدانی
و کسی ترا الزام نمی توانی کرد با چندین از علما و اهل فضل که با تو متفق شده در همه چیز ابراهیم مضطر
بماند چرا که اگر می گفت طریق اهل البیت رسول باطل است کفر وی ثابت می شد و مخالفت قرآن و بیم آن
نیز بود که خلایق وی را در مجلس هارون هلاک نمایند و اگر می گفت که طریق ابی بکر و اتباع او باطل است تفضیح
و ابطال مذهب خود می کرد و بیم کشته شدن نیز بود هارون چون ابراهیم را بدین حال دید تبسم کرد و گفت ای
حسنیه این علم را از که آموختی گفت حاصل کردم بتوفیق خدا و سعی و جهد نفس خود هارون گفت که حسنیه استاد تو
در علم که بود حسنیه گفت که بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون من به این حسبانی رسیدم خواجه من مرا محرم

حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام فرستاده در خدمت ملازمان علیه علیه باشم و شرایط طهارت بجای
آوردم چون در خدمت آنحضرت بطریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بر آن مواظبت می نمودم تا آنکه مدت
هفت سال از عمر من گذشت یکروز امام علیه السلام بحرم محترم در آمده و آب جهت وضو طلب فرمود اتفاقا آنکسی را که خدمت
بآن مخصوص بود حاضر نبود من دلیری نمودم و فی الحال دویدم و آن ظرف را برداشتم و بخدمت آنحضرت بردم چون
چشم مبارکش بر من افتاد از من سؤال کرد که چه کسی گفتم کنیز فلانم و ملاقی شده در حرم محترم شما طریقه خدمت
بتقدیم میرسانم و سؤال کرد نماز می کنی گفتم بلی یا مولا فرمود که طریقه وضو و طهارت می دانی گفتم بلی و از هرچه
سؤال کرد جواب موافق گفتم آنحضرت را خوش آمد متعجب گردید و حال مرا از ملازمان تحقیق نمود کیفیت را بعرض
رسانیدند فی الحال کس فرستاده خواجه مرا طلب کرده و فرمود که این کنیز تو بسیار عاقله است او را بمن بفروش خواجه
من گفت یابن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کنیز در ملازمت شما باشد من نیز یکی از بندگان شماام از آن
روز در خدمت خاص آنحضرت بمن مقرر شد و چون آثار رشد از من ظاهر شد پیوسته آنحضرت مرا تعلیم نمودی
و گاهی هم نسبت بآنحضرت دلیری می نمودم بخدمت اولاد و اصحاب هر یک انجمن فصاحت و بلاغت شاهی آسمان علو
و فضایل بوده ماهی بعبر تعلیم می گرفتم و مطالعه علوم می نمودم چندانکه ببرکت توجه آنحضرت مرا قوه مطالعه حاصل شد
و اکثر از کتب و تفاسیر و احادیث را مطالعه کردم و اکثر از مسایل مشکله علمای زمان در تحقیق آنها عاجز بودند حقیقت آنرا
از آنحضرت معلوم نمودم و تا غایت اجتهاد و اهتمام کردم که امروز در خدمت خلیفه زمان حقیقت مذهب حق را بر مخالف
و منافق و موافق ثابت کردم و منقطع شدم هارون گفت ای حسنیه چه شنیدی از امام جعفر علیه السلام در باب رؤیة الله
حسنیه گفت شنیدم لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای حسنیه چون رویة بر خدا

محال است

مستحیل است پس چرا موسی پیغمبر اولوا العزم بود طلب رؤیت کرد از خدا و فرمود رب ارنی انظر الیک ای حسنیه این طلب
محال از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو محال است جواب حسنیه گفت نه از روی جهل بود و نه از روی سهو بلکه
موسی در طلب رؤیت مجبور و معذور بود بجهت آنکه در وقتی که بطور میرفت بمناجات هفتاد کس از بنی اسرائیل اختیار
کرد و با خود برد چنانکه قرآن بر او ناطق است و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا پس آنکه موسی این جماعت را با خود
برد بموسی گفتند که یا موسی ما از تو استدعا می کنیم که دعا کنی و از خدا مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما برساند در
محلی که تو با خدا مناجات میکنی موسی علیه السلام بنا بر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت نمود که حضرت پروردگار
کلام خود را بسمع آن جماعت برساند خدای تعالی اجابت فرمود چون موسی از مناجات فارغ شد با ایشان گفت
هل سمعتم کلام ربکم یعنی آیا شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند شنیدیم کلامی اما نمیدانیم که کلام خداست
یا کلام شیطان باور نداریم و قبول نکنیم تا آنکه نه بینیم خدا را آشکارا چنانچه خدای تعالی میفرماید لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی قوم گفتند هرگز ایمان بتو نمی آوریم تا نه بینیم خدا را آشکارا پس صاعقه گرفت
ایشان را بظلمی که کردند یعنی طلب رؤیت کردند پس موسی علیه السلام گفت چنانچه در قرآن ناطق است اتهلکنا بما فعل
السفهاء یعنی خدایا ما را هلاک میکنند بانچه سفهاء ما کردند یعنی طلب دیدار پس ابراهیم گفت اگر قوم موسی در طلب
رؤیت تقصیری نبودی در رؤیت ممکن بود خدا بصاعقه ایشان را مبتلا نکردی ابراهیم گفت ای حسنیه بعد از آنکه موسی
طلب رؤیت برای قوم خود کرد و بعد از سوختن و هلاک شدن قوم چرا گفت تبت الیک حسنیه گفت ای
ابراهیم موسی سؤال پیش از دستوری کرد و اگر موسی با ایشان در طلب رؤیت شریک بودی و اعتقاد در رؤیت داشتی
بایستی موسی نیز در صاعقه هلاک شود و سؤال پیش از دستوری کردن اولی تر بود از آنکه دستوری خواستی و بعد از آن

سؤال کردی و این عدم دستوری صغیره و کبیره بود از انجا رفعت و منزلت رسل است و از جهة ترک ادب
استغفار کرد چرا که ایشان معصوم اند و بزرگانند ای ابراهیم میان من و تو بحث در عدم رؤیت می شود و من مستند
بودم بر عدم رؤیت حجت الیک از عدم رؤیت بحث و دلیل است و شاهد بر مدعای من ای ابراهیم بر آنکه
خدای تعالی با موسی گفت که لن ترانی یعنی هرگز نه بینی مرا در دنیا و نه در آخرت چرا که لن از برای نفی ابدی است جای
که موسی با وجود تقرب نبوت و اولو العزمیت که داشت با مکالمت نتوانست دیدن این غیر نبی چگونه تواند دید ای ابراهیم
بر آنکه حجت رؤیت شرطهاست بنشر حجت اول سلامتی باصره دوم حجت رؤیت مرئی سیم عدم حجاب و امر همه این شرطها محالات
اگر دیدن بودی بایستی که در دنیا دیدن مرا شدی و چون مرئی نیست دلیل است بر رؤیت آن محال است و نیز اگر
رؤیت خدا جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض محال است او جسم و جوهر و عرض باشد جهة آنکه اشیا حادث شوند و
او قدیم است ای ابراهیم بر آنکه لا ابر است ملت چیزی که مرئی شود او را کیفیت دیدن و ذات کیفیت محدث باشد
و نیز هر چه بینند باید در نظر بیننده باشد و واجب الوجود در مکان و جهة نیست پس دیدن او محال است ابراهیم گفت
ای حسینیه چگونی در آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة حسینیه گفت ای ابراهیم بدانکه این آیه از متشابهات است
الی ربها ناظرة یعنی الی نعمت ربها ناظرة یعنی به نعمت خدا و رحمت او نگرنده باشد بدان که مضاف محذوف است
و مثل این در قرآن بسیار است بر آنکه نظر کردن دیدن صرف باشد بجهة مرئی و خدای تعالی مرئی نشود زیرا که جسم و جسمانی
نیست و دیگر بر آنکه هر کجا نظر باشد رؤیت مر دیدار است لازم نباشد چنانچه عرب گوید نظرت الی الهلال فلم
اره یعنی باه نگاه کردم و ندیدم و اگر نظر رؤیت بودی سخنان متناقض بودی ابراهیم گفت ای حسینیه چگونی در معنی
آیه فمن کان یرجو لقاء ربه حسینیه گفت بر آنکه لقاء دیدنی بود در مقابله و نزدیک شمار خصمید دیدن بر خدای تعالی روا است

دیگر آنکه اگر لقا بمعنی دیدار بودی خدا تعالی دیدار منافقان را ثابت کرده است بر فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه
یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود تا روزی که ایشان بخدا رسند و با نفاق جمیع مذاهب منافقان دیدار خدا تعالی را
نخواهند دید پس معلوم شد که هر کجا که در قرآن ذکر لقا شده مراد از آن دیدار نیست اگر نسبت بمومنان است
خدا در رحمت وی است و اگر در حق کافران است و منافقان مراد از آن خشم خدا است و عذاب وی است چنانچه
میفرماید و ان کثیراً من الناس بلقاء ربهم لکافرون و درین جا بمعنی عقوبت است و این آیه شاهد آن است بر فاما الذین
کفروا و کذبوا بآیاتنا و لقاء الآخرة فاولئک فی العذاب محضرون و این جا مراد از لقاء آخرت ثواب آخرت است
ای ابراهیم بر آنکه در دنیا اگر ممکن نبودی و در آخرت ممکن بودی خدا تعالی در جواب موسی و قوم او گفتی لن
ترانی فی الدنیا یعنی مرا در دنیا و لکن در آخرت ببینی بر آنکه این مطلق است یعنی مرا نه بینی و هرگز نتوانی دید
چون سخن بدینجا رسانیدند هارون گفت مولای تو امام جعفر بچه دلیل مردمان را و شیعیان خود را ترغیب نمودی
بمتعه کردن و امر کردن بدان حنیفه گفت بر نص قاطع از ملک العلام میگوید فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن
فریضة یعنی آنچه کنید شما بآن چیزی یعنی زنان را پس بدهید مهرهای ایشان را بر وظیفه زنان و واضح باشد
جمعی از مفسرین و فقها معتقدند که مراد ازین آیه نکاح متعه است ابراهیم گفت این آیه منسوخ است و در میان اهل
سنت و جماعت خلاف است بعضی گویند که در ابتدای اسلام متعه حلال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی
گویند که بعد از فتح مکه حرام شد حنیفه گفت ای ابراهیم بر آنکه این از کمال تعصب است چرا که علماء درین باب
اخبار مختلف و مضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ و المعنی که نقض بعضه بعضاً بر آنکه در قرآن هر آیه
که منسوخ شده باشد ناسخی دارد پس اگر کسی از شما سوال کند که آیه ناسخ متعه کدام است چه گوئید ابراهیم عاجز شد

گفت منع عمر ما را سند است که اگر این آیه منسوخ نبودی و رسول منع نکرده بودی عمر منع نکردی چنین گفت ای
ابراهیم دلیل و برهان روشن میان بر حلیت متعه و عدم آن منع عمر است چه اگر این متعه من عند الله و من عند
الرسول منسوخ می شد البته روزی که عمر علیه ما علیه منع از آن می نمود تمسک بدان آیه و بدان حدیث می شد
و آن را سندی می ساخت و میگفت که خدا در تحریم متعه چنین فرموده و رسول در این حدیث منع فرموده و نگفتی که
متعتان کانتا حلالین فی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما فاعلهما متعة الحج و متعة النساء یعنی دو متعه از زمان
رسول حلال بود من آن دو را حرام میکنم و بر آن عقوبت میکنم کننده او را یکی متعه حج و یکی متعه زنان و این منع
عمر باین عبارت شاهد است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول بر ناکردنش حکمی واقع نشده و هیچکس نقل منع متعه
نکرده است بلکه در کردنش ثواب عظیم وارد و آنچه از احادیث بطریق اهل البیت واقع شده بی نهایت است
و از آنجمله حضرت امیر المؤمنین فرموده که لولا ان عمر نهی المتعة ما زنی الا شفی و الا شقی نیز خوانده اند ای
ابراهیم آنچه از احادیث واقع است و اخبار در طریق شما واقع است و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند چنان
ابو نعیم در حلیة الاولیا و احمد حنبل در مسند خود آورده و نقل کرده اند از عمر بن حصین که گفت انزلت آیة
المتعة فی کتاب الله و فعلناها مع النبی صلی الله علیه و آله و لم ینزل قرآن یحرمها و لم ینه النبی حتی مات
یعنی نازل آیه متعه در قرآن خدا و ما کردیم آنرا با نبی و هیچ نازل نشد در تحریم آن و پیغمبر منع نفرمود ما را از آن
تا آنکه از دنیا رحلت نمود و هم چنین روایت کند عبد الله مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزو مع رسول الله
و لیس معنا النساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک و رخص لنا ان ننکح النساء بالثوب الی اجل ثم
قرء عبد الله یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کرده که غزا می کردیم

با رسول

یا رسول و زنان با ما نبودند پس گفتیم یا رسول الله آیا خاضر کنیم زنان خود را حضرت منع کرد و نهی فرمود ما را از خاضر
کردن زنان خود و رخصت داد ما را به عقد و نکاح بکنیم و متعه زنان را الی اجل مسمی یا وقت معین پس عبد الله این آیه بر خواند
ای آنها که ایمان آورده اید حرام مکنید طیبات را که بر شما حلال گردانیده و هم چنین روایت است از ابن عمر بن
طریق که سال رجل من اهل الشام عن متعة النساء فقال هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها و صنعها رسول
الله صلی الله حاش نا نترک السنة قول این مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله ابن عمر که متعه حلال است
یا حرام عبد الله گفت حلال است آن شخص گفت پدر تو نهی کرده است و منع نموده است عبد الله گفت اگر پدر من نهی کرده است
ولکن خدا و رسول امر کرده اند بکردن آن حاشا که ما ترک آن کنیم که خدا و رسول نص نموده و متابعت پدر کنیم برادر
ای ابراهیم که حاصل در جمیع اشیا اباحت است یا دشواری منع و ایراد منع محتاج است به دلیل و هر کجا که دلیل نیست
اگر گویی که مانع عمر است چنانچه مذکور شد میگوییم از دو حال بیرون نیست یکی گویی مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد
اگر دلیل باشد مسلم اما این خود ظاهر است که هیچ دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع او باشد و اگر منع او
از روی اجتهاد باشد لا نسلم از برای اجتهادی که در مقابل نص الهی و قول رسول الله باشد باطل است و دلیل دیگر
از قول امیر المومنین و فتوی در دین حجت است از جهت عصمت و اجماع اهل البیت و عبد الله عباس و عبد الله مسعود
و سهل ابن حنیف و جابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت آن دیگر برادر ای ابراهیم که روایت کنند از ابی
ربیع که از فقهای تابعین است از صفوان بن معتمر که پرسیدش با و گفت که سبب آن بود که عمر متعه زنان را منع کرد که عمر بن
حریث زنی را متعه کرده بود عمر از آن پرسیده بود در آن که تو متعه کردی که حاضر بود و گرا حاضر کردی گفت یا در من و مادر او
گفت انهی عنها اخشی انها ان یکون ذلک فساداً یعنی منع از متعه کردن میکنم زیرا که می ترسم که از آن فساد باشد

وهم چنین نخعی هم ذکر کرده اش مستند منع خود ساخت و از عهدهٔ آن روز منع نمود ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی پرسد در عقدی از عقود
شرعیه و احکام عملیه ادخال فساد باشد جایز است تحریم العقد و نهی نمودن از آن و تحریم و بطلان جمیع عقود شرعیه
از برای آنکه ممکن است هر از جمیع امور شرعیه و احکام ملیه ادخال فساد واقع شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب
قول خدا و رسول مخالفت عمر نماید شما او را رافضی خوانید و تکفیر وی کنید و بقتلش رسانید زهی عناد و تعصب و گمراهی
و دیگر بدان ای ابراهیم هم از بعقل صحیح وارد شده که روزی عبد الله عباس متوجه جایی بود چون بر مسجد الحرام رسید
ملازمان با وی گفتند که عبد الله زبیر با جمعی کثیر از اصحاب در مسجد حاضر است و در آن وقت عبد الله زبیر در مکه دعوی
خلافت میکرد و عبد الله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود پس در ساعت فرود آمده متوجه مسجد کعبه چون چشم
عبد الله زبیر بر وی افتاد در مقام التعرض شد و گفت جاء الاعمی یعنی کوری که کور کرده اند خدا دل او را اعلال میداند
متعه را و حال آنکه زنای محض است عبد الله عباس علیه الرحمه چون این حکایت بشنید برنشست جمله تعظیم وی کردند
گفت ان الله سد ابصارنا و سدت ابصارکم یعنی چشمهای مرا خدا بسته است و عقلهای شما را القرآن نزلت
متعة فی کتاب الله و عمل بها عند رسول الله و لم ینه عنها و لم یات بعد رسول تحریمها والدلیل علی ذلک قوله عمر
متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالتین و انا احرمهما و اعاقب علیهما فاعلهما شهادته و لم تقبل تحریمه یا عبد الله
و انک من متعة فاسئل امک عن بردی عوسجه مضمون کلام عبد الله عباس آن است که بخدا که نازل شد متعه در کتاب
خدا و عمل کرده شد بمتعه زنان و رسول صلی الله علیه منع نکرد و بعد از آن حضرت پیغمبر دیگر نیامد که حرام کند متعه را
و دلیل برین قول عمر است که گفت دو متعه در زمان حضرت پیغمبر حلال بود من حرام کردم و بر شما عقاب خواهم
کرد پس ما گواهی عمر را قبول کردیم و اما تحریم او را قبول نکردیم ای عبد الله زبیر تحقق کردن تو از متعه

وهرگز

حامل شد بروی پس پسر از مادر خود بحق توجه میگوید چون عبد الله پسر این از عبد الله عباس شنید بغایت
متغیر شد یعنی منفعل گردید و چون امام حکومت آن بود از شهرها یکی از مجلس بیرون رفت و متوجه حرم خلافت گشت
و شمشیر کشید از روی غضب و بر سر مادر خود آمد و پرسید که اخبرنی عن برد مسیحة یعنی مرا خبر ده از دو برد مسیحه
مادرش در حال گفت اما انک کان مع رسول الله فاتاه رجل یقال له مسیحة و معه بردین فاعطاه فتمتعنی لنا
فعلقت منک یعنی چون پدر تو پسر با رسول صلی الله علیه پس مردی که مسیحه نام آمد و دو برد یمانی برای رسول
بیاورد و رسول اکرم او را بپدرت بخشید و پدرت مرا بدان دو برد متعه کرد و من بتو آبستن شدم و تو
اکنون از متعه چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هرون الرشید را خوش آمد چرا که عبد الله عباس با بنی امیه بایک
بر یحیی بن خالد زد گفت تا غایت مانع بودم و الحال رخصت ده مردمان را بنکاح متعه و بعد از آن در آخر زمان هرون
متعه شایع شد و هیچکس منع آن نکرد و در زمان او معمول بود تا آنکه معتصم ملعون آن را منع کرد حسنیه گفت
ای ابراهیم سخن دراز کشید و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را ازین مباحثه ملالت شد از تو یک
سؤال دیگر بکنم بحث در آن سؤال خواهد بود درست بگوی که این حدیث نزد شما ثابت است که پیغمبر در حق سیدة النساء
فرموده فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله یعنی فاطمه پاره از من است هر که او را
برنجاند مرا رنجانیده باشد و هر کس برنجاند مرا خدا را رنجانیده باشد ابراهیم گفت این حدیث صحیح است و
جمیع است بر صحت این حدیث متفق اند و انکار این نتوانند کرد حسنیه گفت بر آن خدای که خالق جمیع اشیاست
درست بگوی که ابی بکر و عمر باغ فدک را از سیده عالم و عالمیان بازگرفتند بظلم یا نه ابراهیم گفت بلی
فدک را گرفتند از روی حدیث رسول که ابی بکر ناقل آن است که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة

یعنی ما گروه انبیا را میراث نباشد هر چه از ما ماند صدقه است حسینیه گفت بر آنکه ابو سعید خدری که از اصحاب حدیث ثقات است
روایت میکند که چون آیه فآت ذا القربی حقه آمد حضرت رسول فرمود فاطمه را طلب کنید که خدای تعالی میخواهد که ترا در
زیر فلک بجز از ملک فدک ملکی دیگر آن ترا باشد پس از آن در سیده النسا بخشید و سه سال در زمان حیات رسول عامل
فدک حضرت فاطمه بود و حاصل فدک بان حضرت میرسید و بعضی گویند بچهار سال بعد از رسول ابی بکر فدک از انحضرت باز ستانید
و چون حضرت فاطمه دعوی کرد که فدک حق من است ابی بکر گواه طلبید پس امیر المومنین و امام حسن و امام حسین و ام ایمن
و قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بفاطمه بخشیده بود و حضرت امیر بالتماس حضرت فاطمه رفته بود و گواهی داده
داده بود گفتند هذا البعل یجر الی نفسه فلا یحکم شهادته یعنی این شوهر او است و منفعت از برای خود میکند حکم بگواهی
او نمی شود و گواهی چنان بزرگی را گفتند که نفع خود میخواهد حال آنکه حدیث نزد ایشان ثابت است که حضرت رسول
فرموده علی مع الحق و الحق مع العلی با وجود این گواهی وبرا شنیده اند که نفع خود می خواهد حال آنکه اگر
زندیق نفع از برای خود میکرد هر سخن که میخواست از انبیا را وضع کرد و مثل این ظلمی با اهلبیت رسول صریح نمود و گواهی
ام ایمن را نشنیده که حکم بگواهی زنی نکنم و آنچه از رسول مانده بود از اسباب طیبین و اجناس التصرف که دادند فدک را
انتزاع نمودند و گفتند که فدک ملک رسول باشد و در التصرف فاطمه بر سبیل طعمه بود ای ابراهیم بر تقدیری که
بر سبیل طعمه باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز باشد چیزی که حضرت رسول
در حین حیات بر سبیل طعمه بجگر گوشه خود داده باشد بعد از رحلت از او باز گیرند و این حدیث که ابی بکر نقل
کرده است که انبیا را میراث نمی باشد آیا هیچ کس از اصحاب این حدیث را شنیده بودند و روایت نکرده بغیر
الا ابی بکر و دختر او عایشه و دیگر حضرت رسول با هیچکس از اهلبیت و اصحاب نگفته بود که ورثه و اهل بیت

می

پس از این میراث نبردند ای ابراهیم اگر ابی بکر کاذب و ظالم نبودی بایستی که اهل بیت و جمیع اصحاب باین سخن اطلاع
داشتی که پیغمبر با ایشان اظهار فرموده بودی که هر چیز از من بماند صدقه است تا اهل بیت او بعد از وی طلب چیزی که
برایشان حرام است نکردندی و میان حلال و حرام تمیز کردندی چنانکه اتفاق است که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن
ابی بکر لازم می آید که اهلبیت طلب حرام کرده و دیگر از این سخن لازم می آید که حضرت رسول صلی الله علیه تبلیغ رسالت
نکرده باشد و آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول مبعوث بود بر کرده عالمیان عموماً و بر اهل بیت
و اقارب و عشایر خود خصوصاً و بمقتضی این آیه که وانذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار نماید
پس اگر سخن ابی بکر راست بوده باشد بایستی که رسول ظلم کرده باشد که اعلام نکرده باشد که شرعاً جایز نیست که شما از من
میراث ببرید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است ای ابراهیم چه جواب میگویی خدا را در دادن فدک در قصه
که شما بر خود روا داشته اید که از برای تصحیح کلام ابی بکر نقص و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف کاینات است لازم دارید ای ابراهیم
اگر میگویید که پیغمبر با عشیره و اهل بیت خود گفته بود که مرا میراث نیست و آنچه از من ماند صدقه است و بر شما حرام است پس
ایشان از پیغمبر شنیده باشند این دلیل عصیان بلکه دلیل کفر ایشان است و حال آنکه خدا بر عصمت ایشان گواهی داده
که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و باتفاق جمیع مخالف و موافق ایشان از اهل بهشت اند
بنص خدا و رسول بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ و ساقی کوثر اند بقول و زعم شما از احادیثی که روایت میکنید پس چون
شما را هیچ جواب شافی نیست پس ثابت شد که ابی بکر حدیث کذب وضع کرده و کذب بر خدا و رسول در اعتقاد
شما و جمیع مسلمانان کفر است و هم چنین عملی که نسبت بحضرت فاطمه کرد و تکذیب گواهی امیر المومنین و امام حسن و امام حسین
علیهم السلام کفر است و بر هیچ عاقل پوشیده نیست که مثل این اعمال و افعال نسبت برسول و اهلبیت او کفر صریح است

و ظلم قبیح پس ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علماء حاضر بودند هیچ یک را مجال نطق نبود و هارون
نیز از افعال قبیحه مدهوش مانده بود و باز حسینیه گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه دعوی فدک نمود گفت
پیغمبر در حین حیات فدک را بمن داده و تملیک نمود و ابی بکر گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل نمود یا خلاف شرع کرد
ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخن گوید که موجب الزام و فضیحت او شود گفت سیدة النساء صاحب ید بود و ابی بکر
مدعی و خبر نحن معاشر الانبیا را بموجب حکم صاحب شریعت البینة علی المدعی و الیمین علی المنکر پس آنکه او از
حضرت فاطمه که صاحب ید بود گواه طلب کرد آیا از روی حق بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدا که جواب من بگوی
یا از کرسی زرین بزیر آی شافعی و ابو یوسف بمرگ راضی شده بودند و جمیع خلایق بر ایشان می خندیدند و
ایشان از غیرت هارون هیچ نمیگفتند هارون را ابن عمی بود که بحسن و صورت و لطف و سیرت آراسته و
بغایت صاحب کمال و نام وی خالد بن عیسی بود و در محبت اهل بیت شهرت تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و هارون بر
نیز ظاهر بود که او بر سیر اهل بیت است و از این جهت که هارون با او محبت تمام داشت هر چه گفتی و کفتی کسی را یارای
آن نبود که با او متعرض گردد گویند که وی نزدیک حسینیه بود در هر مسئله که او الزام ابراهیم کردی یک کف زر
از درم و دینار نثار بر حسینیه کردی و تحسین وی نمودی و بر ابراهیم و دیگران بخندیدی و تمسخر کردی و چون هارون ملتفت
بهرون و منع او شدی و دست بقبضهٔ شمشیر زده در حفظ حسینیه کوشیدی که مبادا کسی در مقام آزار حسینیه شود
و در هر لحظه حسینیه را دلداری کرد و تحریص نمودی در بحث کردن آن حسینیه را و بهارون و جمیع علما گفت
بر آیند و در آن روزی که حضرت امیر المؤمنین فرمود که ای ابی بکر اگر دو کس نزد تو آیند و یکی از ایشان دعوی
کند بر دیگری که فلان ملک محمد و متعلقه که در تصرف است ملک من است و او غیر حق دارد و غاصب است

بجرد

بمجرد دعوی قبل از آنکه مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که غاصب است بعد از آن ملک مسلم را از وی میگیری و به مدعی
تسلیم میکنی و رسول فرموده البینة علی المدعی والیمین علی المنکر پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعهٔ رسول بخلاف
حکم خدا و رسول عمل میکنی ابوبکر گفت چه گونه یا ابا الحسن امیر المؤمنین فرمود که جهت آنکه فاطمه مدعی و صاحب میراث و متصرف
فدک است و آنکس که دعوی نحن معاشر الانبیاء میکند بر او است که اقامت بینه نماید بر طبق مدعای خود بتقریر پیغمبر در حال
حیات که البته امضا داده باشد و بحکم اسلام باید که در دست ورثهٔ رسول باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامت
بینهٔ عادله نماید بر طبق مدعای خود و باید که گواه کسی باشد که صدقه بر آن حرام باشد شرعاً و از صدقه حصه
نبرد و آنگروه بنی هاشمند که صدقه بر ایشان حرام است و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریکند و از صدقه
حصه میبرند پس جمیع اینها که در صدقه شریکند گواهی ایشان در فدک شنوان نشود الا گروه بنی هاشم پس آنکه
مدعی فدک بیش از گواهی از گواه عادل جستن باشد غایت ما فی الباب سوگند متوجه فاطمه است بمعتقد کسی که اعتقاد نقص اهل
بیت برداشته باشد ای ابوبکر فاطمه معصوم است بحکم الهی چگونه تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود و دعوی باطل نماید
و صدقه که بر او حرام است طلب نماید ابی بکر خجلت شد و سر در زیر افکند چنانچه ثوانی ابراهیم سر در زیر افکنده و جواب
که موافق حق بود ثوانی گفت و بر گمراهی و ضلالت خود معترف ثوانی شد دیگر بران ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطلست
و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع از برای آنکه خلاف نص کلام است که یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ
الانثیین و اول کسی که مخاطب است باین خطاب رسول است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است از اخبار که انبیا را
میراث بوده چنانچه و ورث سلیمان داود و هم چنین در قرآن که گفت دعا که و از خدا طلب فرزند نمود که از او و آل یعقوب
میراث برد و این صریح است فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب که انبیا را میراث بوده است و نحن

معاشر الانبیا لا نورث است و کذب را قرآن میکند و معلوم می شود که واضع این حدیث قرآن نمی دانست و اگر دانستی چیزی
روایت نکردی که قرآن تکذیب و مخالفت او کردی ای ابراهیم اگر ابی بکر حدیث را چنین نمی دانست الا من الانبیا
لا نورث و ما ترکناه صدقة علی المسلمین باری به تقدیر کذب و بطلان او از قرآن معلوم نمی شد اما خدای تعالی
جهت هدایت قرآن دل کافر مفتری و واضع این حدیث بود کور گردانید تا ظاهر شود و بر اهل معرفت کذب
و بطلان بگواهی خدای تعالی یکی از علمای بغداد که ملازم ابو حنیفه بود دید که ابراهیم جواب نمیگوید گفت ای
حنیفه آنکه سلیمان از داود نبوت را میراث گرفت نه مال و عقار و ضیاع حنیفه گفت این سخن است
که قبل از تو کم را نانی دیگر گفته اند و آن از قلت عقل و از کثرت جهل و تعصب و عناد ایشان است چرا که سلیمان
در حال حیات داود عالم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآن است که داود و سلیمان اذ یحکمان تا آخر آیه و بر آنکه میراث را
اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه منقسم شود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی که
اولاد انبیا و اولیا را اشتراک نبی باشند تا انقراض عالم و حال آنکه نبی در میان اولاد آدم شیث بود پس نبوت
نه میراث است بلکه بوحی الهی است و عصمت و استحقاق هم چنین اگر گویی که زکریا وارث نبوت از خدای تعالی
مسئلت نمود نه وراثت مال و اسباب دنیوی از این سخن تو قدح نبوت زکریا علیه السلام لازم می آید نعوذ بالله
بلکه معصیت و کفر و حاشا من ذلک ابراهیم گفت از چه جهت حنیفه گفت از این جهت که زکریا در دعا گفت
و انی خفت الموالی من ورائی تا آخر آیه بر آنکه اجماع اهل بیت تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران عم اند
اگر مطلوب وارث نبوت بوده باشد نبوت بمن ده که پسران عم من نبی باشند و من می ترسم که پسران
عم من نبی شوند و بمرتبه امامت برسند و لازم کند که زکریا بالقضای الهی راضی نبود و بر پسران عم حسد برد

این

این دلیل باشد بر معصیت و کفر زکریا نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر دعا گفت رب رضیا
پس علمایت در آخر دعا رضیا بلا شک و شبهه راضی باشد و اگر مراد در آیهٔ مذکور نبی بودی واجعله رب
رضیا نگفتی و این فایده که گفتی پس ثابت شد که انبیا را میراث باشد بادله و براهین عقلی و نقلی و حدیث
نحن معاشر الانبیاء وضعی است ابی بکر کاذب و غادر و ظالم بود چراکه مخالف قرآن است و در محلی که آیهٔ
انک میت وانهم میتون نازل شد پیغمبر صلی الله بر منبر رفت و فرمود که ای یاران بدانید که بعد از من
اصحاب غرض از من دروغ بسیار نقل خواهند کرد و هر کس بر حسب مدعای خود احادیث وضع خواهند ساخت بدانید
که هر حدیث که از من روایت کنند دان موافق قرآن نباشد اعتبار مکنید و هرچه موافق باشد اعتبار کنید و
دیگر برادر ای ابراهیم که چون پیغمبر از دار فنا بدار بقا رحلت نمود استر و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر چیزها
که از آن حضرت مانده بود امیر المؤمنین متصرف شد و زره آنحضرت مرهون بود در حالی که آنحضرت رحلت
نمود حضرت آن زره را از رهن بیرون آورد و متصرف شد که از جمله وارث آنحضرت باشد و هیچ کس
با وی منازعت نکرد و این در کتب شما مسطور است و هیچ کس نگفت که پیغمبر را میراث نیست و چرا مخلفات
آنحضرت را متصرف میشوی پس میبایست که آن چیزها را نیز از حضرت امیر باز ستانند اگر گویند که ایشان
او را طلبیدند و امیر المؤمنین تسلیم ایشان نکرد ایشان عاجز شدند حاشا که حضرت امیر ظلم کرده باشد
و چیزی که شرعا ادعای تصرف نتواند کرد متصرف شود و آنچه بر وی حرام باشد نعوذ بالله این کفر نزدیک باشد
و اگر گویند رسول در حین حیات مخلفات را تملیک آنحضرت کرده بود باطل و کذب است چراکه اگر چنین
حدیث مجمع علیه متفق درین باب وارد گشته بودی که حضرت رسول در حین حیات مخلفات تملیک

امیرالمومنین کرده پس معلوم شد که ارث بآنحضرت منتقل گردیده و ابی بکر کاذب است چون حسینیه سخن بدینجا
رسانید هرون گفت ای ابراهیم و ای علما که حاضرید چرا جواب حسینیه نگویید حالا تضییع مذهب شما میکند و شما
ساکت و سکوت علامت رضاست پس جماعت از هیبت وی اختیار نمیکنند و سرها در زیر افکنده اند پس حسینیه گفت
ای علما که حاضرید برا ایند نزد جمیع تواریخ شما مذکور است و اتفاق امت است که چون ابی بکر رد شهادت شهود کرد
و گواهی گواهان را در حق سیدة النسا نشنید حضرت فاطمه گفت ای ابی بکر تو از پدر میراث می بری و من از پدر
میراث نگیرم بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نمود و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک آمد و بگریست
و گفت یاد دارم که در قیامت نزد حضرت رسول از ایشان شکوه کنم و در حینی که از دار فنا بدار بقا رحلت می نمود وصیت
فرمود بحضرت امیرالمومنین که مرا در شب دفن کن و مگذار که ابی بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان بر من نماز گزارند و
حضرت وصیت را بجای آورد و در شب دفن کرد و در میانه قبر حضرت رسول و منبر و موضع قبر آنحضرت را پنهان
ساختند و هموار نمودند روز دیگر ابی بکر و عمر و عثمان با جمیع اعوان و انصار خود بدر خانه حضرت امیر علیه السلام
رفتند و تعزیت آنحضرت گفتند و از کفن و دفن آنحضرت پرسیدند امیرالمومنین فرمود که او را در شب دفن کردیم
گفتند چرا هیچ کس از صحابه را خبردار نکردید حضرت فرمود که بوصیت او عمل کردم و نخواستم مخالفت وصیت او
کنم جهت آنکه مخالفت وصیت وی نوعی از ایذا است و شما مکررات و مرات از حضرت رسول شنیده اید پس چگونه
جایز بود مرا که این را بر خدا و رسول نمایم ایشان بعیت مضطرب شدند و گفتند برویم و او را از قبر بیرون
آوریم و بر وی نماز گزاریم پس رفتند هرچند قبر حضرت را جستند نیافتند ای ابراهیم این حکایت که کردم
اجماعی امت است و هیچ کس درین خلاف نکرده پس رنجیدن و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار از نماز

دال است بر قهر و غضب سیدة النساء از جهة ظلمی که بر او و حضرت امیر المؤمنین کردند از غصب امامت او و فرزندان
او و نا شنیدن گواهی ایشان از مهاجر و انصار و در روایت اینچنین است غضب بزرگواران مشغول شدند در حضرت
رسول فرموده برای فاطمه خدا غضب میکند به غضب تو و خوشنود می شود بخوشنودی تو پس بموجب اینچنین است
غضب فاطمه غضب خدا باشد پس خدای تعالی بر ایشان غضب کرده باشد بحکم حدیث اول که فاطمة بضعة منی پس
بلاشبهه ابی بکر و عمر و عثمان کافر و غادر و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول و ملائکه و غضب الهی متوجه ایشان
شده باشد چون سخن بدینجا رسید ابراهیم و شافعی و ابو یوسف برخاستند و قصد قتل حسنیه کردند و در مقام جفا
و آزار او در آمدند و او نیز بقوت و قدرت خود سعی می نمود و پیش ابراهیم را اگر قوه میگذاشت و هرون مشاهده
می نمود چون یحیی بن خالد منازعه ایشان را دید نزد هرون آمد و گفت تو امروز بر جای حضرت رسول نشسته و
این کنیز جمیع علمای زمان را الزام نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قتل و ایذای وی کرده اند
و هر یک از امرا و ارکان دولت حکایتی از جانب حسنیه بتقدیم رسانیدند تا آنکه هرون متعرض علما شد و ابن
عم هرون که یکی از نیک جهتان اهل بیت بود شمشیر کشیده متوجه علما شد و ابراهیم را دشنام داد پس همه دست از حسنیه
برداشتند و بر جای خود نشستند هرون بانگ بر ابراهیم زد و گفت ای خدا شرم ندارید و جمیع شما را حاضر خود و
اعلم و افضل اهل زمان می دانید و در جواب کنیزی عاجز شده اید و مردمان از خواص و عام بر شما تسخر می کنند
و با وجود این شرمنده نمی شوید و قصد قتل و ایذای او می کنید چون خلایق این سخن از هرون شنیدند سلاطین
و امرا و اعیان دولت همه یکبار ملامت آغاز کردند و ابراهیم و جمیع علما را مذمت کردند حسنیه با وجود هجوم ایشان
خائف نبود و ساکت نمی شد دیگر مرتبه آغاز سخن نمود و گفت ای [illegible] گمراه و ای دشمنان خاندان رسول الله

از خدا نترسیده و از روز قیامت یاد نکنند و از برای جاه دنیا و حیات چند روزه کمر عداوت رسول و حضرت امیر المؤمنین
بر میان استوار کرده اند و بهر خرافات و مهملات که از قبیل افسانه و فسون است چشم کوته نظران می پوشند که فلان
باتفاق نزد خلیفه بر عسم فلان را دیا دعی فلان امیر گشت پس افضل باشد و امثال این حکایات واهیه و روایات
لاعیبه در علم رسالت و امامت و نبوت و عصمت و طهارت و اسرار ملایکه و تحقیق حقایق حجت ساخته اند و در زبان
انداخته اند چرا از قیامت و حشر و نشر یاد دنیا در سیه دار و از غضب الهی نترسیده و صد هزار فرشته در میان خلق پدید آورده اند
و هزار فرشته از شناخت خدا و رسول دور انداخته اند در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشته اند و اکثر حکایات و روایات
از اختراعات اهل البیت موضوعه شما نقل طلسمات و فاسقان و زنان و کودکان گنجشک باز است و از قبیل افسانه
و خواب و خیال است بر آن مانند شخصی افسانه گوید جمعی از زنان و کودکان استماع نمایند و بعضی خواب کنند
چون افسانه خوانی تمام شود نامهای کودکان گنجشک باز و زنان و فاسقان را در سلک راویان حدیث و اخبار نویسند
که قال فلان و قال بهمان میرسند و در افواه عالم می اندازند و فلان حدیث را بر فلان شیخ خوانده و روایت از
فلان شیخ دارد و فلان شیخ جولاه محدث است و فلان شیخ حجام مفسر قران است و فلان جاهل بی تصرف در فلان
روایت صاحب چندار لعین است و از اولیا و کبار اهل زمان است و فلان شیخ در خواب چنین دیده و از پیغمبر چنین شنیده
و حضرت چنین فرموده و علی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کودکان بادیه جهالت و غولان
بیابان ضلالت از اطراف بلاد و امصار و از یمین و یسار پیش و پس و تبرک جویند و نقل از شما کنند و بنای معرفت
و شریعت بر خواب و خیال و وهم و کمال و نقل و روایت شما نهند و ذوق این جهلات چنان در حالت عوام و ابلهان
ناتمام و مستحکم شده به استیمار قضا و قدر از اذهان ایشان زایل نتوان کرد و ازین جهت جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در میان

عوام

عوام پدید آورده و تا مدتها بر این بگذرد و اولاد و احفاد ایشان بدین شیوه در وجود آیند و خواهد آمد و بعضی عداوت
ایشان و اهلبیت و اولاد و پیروان و شیعیان ایشان را میراث گرفتند و مخالف طریق ایشان نمودند
و مینمایند و ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول صلی الله علیه و آله در عصری که بت پرستی و خمرخواری کرده
بودند ایشان را بر معصومان خاندان مقدم میدارند و جولاهان و قصابان از بکر و عمر روایت میکنند و حال با آن
رسیده و کار بجائی انجامیده که نقل حکایت از امیرالمومنین و امام حسن و امام حسین و باقی اهلبیت که باتفاق
عالمیان معصومان و مطهرند قبول نکنند و قول و روایت عایشه و ابوهریره و عمرو عاص و معاویه را اعتبار کنند
و ایشان شریرترین روزگار و جمیع کفار بودند و باعتقاد جمیع اهل اسلام لعن اینگروه از واجبات و احسن عبادات است
ای ابراهیم از صدیق اکبر و فاروق اعظم چه فضیلت بیاد داری تا بشنوم که کدام صدیق و کدام فاروق چه آیتی در تمام عالمیان
ثابت است محض تمسخرات و ایشان بکدام فضیلت و عبادت و تقوی و بکدام مروت و سخاوت و دلیری و شجاعت
و جنگهای بسیار سر کرده اند و دلیران بسیار را شکسته اند و بکدام دست محکم نموده اند و کدام مشکل را حل کرده اند
و بکدام معجزه و کرامت ای ابراهیم بگوی که فضیلت بچه وجه حاصل می شود و اکثر ثوابها من عندالله چه معنی
دارد و آن ثواب از چه راه بخود حاصل شده که بر هیچ کس از عالمیان ثابت نیست و در قرآن و در حدیث و اخبار
واقع شده ای ابراهیم شرم از ریش خود داری و ترک این جهالات نمیکنی و برانید که از اول زمان خلافت بانی
مذهب و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم و تعدی بوده اید و هرگز هیچ یک از اهلبیت را در هیچ زمانی مجال
بحث و جدل نداده اید و نگذاشته اید که اظهار مذهب کنند و فتوی بر قتل ایشان داده اید و عوام
بر قتل ایشان ترغیب و تحریض نموده اید و گفته اید که ایشان اشد کفارند و خواری و طعن رسانیده اید از خوف

اگر شمارا فضیحت نکنند و ابطال مذهب شما نمایند و کفر و فسق و ظلم امامان و پیشوایان شما را اعدای رسول و اهل بیت
بر شما ثابت نکنند چنانچه من ثابت کردم دولت خلیفهٔ زمان ای ابراهیم هر آنکه بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای
اهل بیت رسول و امامان و قاتلان اهل بیت هستید و اعدای ایشانند و عداوتی که با حضرت رسول داشتند و تقاضای
با آنحضرت می ورزیدند و اظهار نمیتوانستند نمود و خدای تعالی با رسول خود از آن خبر داده بود و با رسول از نفاق
بودند و در باطن طریق کفر می پیمودند تا آنکه بعد از رسول صلی الله علیه و آله ظاهر شد و انتقام از اهل بیت او
کشیدند و شما نیز پیروی می نمایید و از اهل بیت و شیعیان و پیروان ایشان در عالم نگذاشتید و
نسلهای ایشان منقطع کردید و باز دعوی مسلمانی و اسلام می کنید پس محمد و الله بر محمد از شما بیزار است علما گفتند
ما بیزاریم از اعدای اهل بیت و آنکه با ایشان در مقام عداوت است حسینیه گفت بخدا که کذب میگویید و دلهای
شما مملو است از عداوت اهل بیت و پیروان ایشان و من در حضور خلیفه زمان ثابت کنم که چنین است من
میگویم ای ابراهیم در روز عید قربان که علما و مشایخ و ارباب ناموس و دانایان و سایر عوام و خواجگان
شما در پای منبر حاضر می شوید چون خطیب منافق بر منبر رود و قصه ابراهیم و اسمعیل و قربان کردن بنیاد کند
شما گریستن عذر می کشید و بهای های می گریید و هر وقت که می شنوید که ابراهیم کارد بر گرفته و قصد
کشتن اسمعیل کرد او فریاد میکند و چون کارد بر حلق او نزدیک رسید دستارها از سر میاندازید و گریه میکنید
و چشمها سرخ سازید و حال آنکه هیچ زخمی با سمعیل نرسید و عاقبت گوسفندی کشته شد هر روز از آن
گوسفند هزار هزار در اطراف عالم کشته می شود و باک ندارد و عاقبت الامر بر خیز زیر این همه گریه
و زاری از جهت گوسفندی بوده است و اکنون چهار هزار سال از آن گذشته و اگر در شهری و دیاری شیعهٔ

مؤمنی

یا مؤمنی یا دوستداری بگریسید هم از برای نور دیدهٔ رسول جگرگوشهٔ امیر المؤمنین و فرزندان ارجمند سیدة النساء
و سرور شهیدان امام حسن مجتبی و امام حسین شهید دشت کربلا در روز عاشورا گریه کنند نه جدی چون جد وی
و نه پدری چون پدر وی و نه مادری چون مادر وی و نه برادری چون برادر وی و نه فرزندی چون فرزند وی
و جمعی کافران و ظالمان امت و منافقان بی حجت با او غدر کردند و وی را شهید کردند و سر مبارک او را بر نیزه
کردند و حرم محترم او را غارت نمودند و هفتاد و دو تن از برادر و برادرزادگان و فرزندان و اصحاب و احباب او را
شهید کردند اگر مؤمنی از برای این دل تنگی نماید و بگرید و ماتم دارد گویند هم این را فضیلت و اهل بدعت چه معنی
دارد هم چیزی که قبل ازین هزار و سیصد سال بوده یاد آورند و گریه کنند ای ابراهیم چه گونه شاید هم از
برای گوسفندی که بر او سه هزار سال یا چهار هزار سال گریستن و دستار بر زمین زدن و فراموش نکردن و نشاید
هم از برای قرة العین رسول جگرگوشهٔ او بعد از سیصد سال گریستن و ماتم داشتن پس چون سخن بر جا رسید
دست بر سر زد و نعره از کشید و نوحه و زاری آغاز کرد و گفت هم بر گردن حضرت رسول سوار می شدند
و پایهای خود را بر حضرت می زدند هم زود براه رو و حضرت بدان افتخار می نمود و می فرمود هم نیکو سوارانید
شما و نیکو مرکب است مرکب شما و پدر شما بهتر است از شما و حلق مبارک او هم بوسه گاه سید کاینات و سرور موجودات
بود تیغ بیدریغ ببریدند و اسب بر سینهٔ او دوانیدند و آنان جمله امام و پیش و ایشان شمایند حسینیه سنگ بر
سر میزد و فریاد میکرد چنانچه هرون و جمله خلایق را گریه و شیون بعیوق رسانیدند هرون گفت مبادا
فساد بالا گیرد در ساعت بفرمود تا خلعتهای فاخر از برای حسینیه بیاوردند و بحث او را منقطع ساخت حسینیه
گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده که یک سوال دیگر کنم و سخن را بدان ختم کنم هرون گفت بگو

حسینه گفت ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابویوسف و ای علماء حاضرید بحق آنخدای که معبود جملهٔ عالم است که
راست بگویید که از هیچ جا دیده اید که در حین حیوة رسول هیچ کس را بر امیر المومنین مقدم داشته بود و بر او امیر
گردانیده بود جمیع علما گفتند نه گفت پس چون حضرت رسول کسی را با آن حضرت امیر نکرده باشد چون روا میدارید
که بعضی از جهلان امت بروی امیر و مهتر گردانیده اید ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول سورهٔ برائة به ابی بکر
داد و خلق عظیم همراه او کرد که سوره برائة به مکه برند و بر کفار بخوانند و حضرت رسول حضرت امیر را از عقب ابی بکر
فرستاد که سورهٔ برائة از ابو بکر بگرفت و او را برگردانید با لشکر و ابو بکر از شرمندگی شکایت به حضرت
پیغمبر نمود از امیر المومنین و استدعا کرد که کس بعزت بحضرت رسول داد از برای من رخصت هیچ طلب کن که تا من جهت
تکلم و در خدمت تو باشم و حضرت امیر المومنین قبول نفرمود و بنا بر حکم الهی رفت و این آیه بر کفار مکه خواند
که فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم تا پایان رسانید و هیچ کس از امت همراه برد
و هم چنین شرطی بود و بعضی از احکام الهی هیچ کس درین خلافی نکرد ای ابراهیم در جمیع کتب شما مسطور است
که در محلی که حضرت رسول صلی الله در حالت نزع اسامه را سردار لشکر گردانید و فرمود لعن الله من تخلف جیش
اسامة الا علی و فضل ابن عباس یعنی لعن خدا بر کسی که از همراهی اسامه باز ایستند و با وی نروند و در تحت رایه
او نباشد الا امیر المومنین ع و فضل ابن عباس و حضرت رسول صلی الله این معنی را مکرر میکرد و ابی بکر و عمر ناشنیده
میکردند از خوف آنکه مبادا ایشان بروند و حضرت پیغمبر حضرت علی را مقدم گرداند و قائم مقام خود کند
نرفتند و پیغمبر را بر جای گذاشتند و در سقیفهٔ بنی ساعده رفتند و منازع خلاف شدند تا آنکه خبر باسامة بن زید رسید
حضرت بر ایشان لعنت کرد تا متوجه عالم بقا شد بنا بر حکم الهی اسامه متعاقب کس بطلب ایشان میفرستاد که

نخواند

و شما نوکر و تابع مینید شما را بامر خلافت چه کار باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت رسول ایشان نوکر و تابع سامه
بعد و اگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت می بود بایستی که اسامه در تحت رایات ایشان بودی چون
رسول خدا در وقت رحلت تا نفس آخر با جماع بر ایشان لعنت میکرد و ایشان تغافل میزدند و این در جمیع کتب
شما مسطور است و انکار این نتوانید کرد و ازین جهت ابابکر و عمر نوکر اسامة بن زید بعد با وی برفتند و مخالفت
کردند و رسول بر ایشان لعنت میکرد و هر کرا رسول لعنت کرده باشد بیشک بلعنت خدا گرفتار شود و عذاب
نیز متوجه ایشان خواهد شد ابراهیم و جمیع علما از شرم سر بزیر افکندند بعد از ان حسینه گفت الحمد لله
والمنه که از دولت خلیفه زمان از مناقب و فضایل اهل بیت و کفر و زندقه و ظلم و مخالفت اعدای اهل بیت مرا
آنچه بخاطر بود بعلانیه بیخوف ظاهر گردانیدم و الزام اعادی دین بحجت و دلیل دادم و هیچ کس از محبان
خاندان این دولت موافق نشده بود و این کنیزک را اگر خلیفه زمان را ملالت نشود تسلسل و اقامت
دلیل نمایم تا چهل روز لاینقطع بر حقیقت مذهب اهلبیت و از فضایل ایشان چندان بگویم که مستمعان را قوت
احصای آن نباشد یحیی بن خالد رو با براهیم کرد و گفت هیچ تقصیر نکردی و حقیقت مذهب خود ثابت کردی
و یحیی با سلاطین و امرا و اعیان دولت از موافق و مخالف که از ممالک عالم در ان مجلس حاضر بودند حسینه را دعا کردند
و تحسین و آفرین می نمودند و در ان روز چهار صد کس و بقولی صحیح چهار هزار کس تغییر مذهب نموده مذهب اهلبیت اختیار
کردند و هارون از آن روز آزار سادات نکرد و متعرض شیعیان نشد و تفقد نمود حسینه و خواجه او را خلعت و نعمت
فاخر داد و پانصد هزار مثقال طلا و خلعتی که شرط کرده بود بخواجه و آقای وی داد و نوازشها فرمود پس حسینه
را طلب کرد و دست بسته با او گفت که ازین شهر برو بهر جا که خواهی که مبادا ترا ضایع کنند و آقای او پای هارون را

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
... استوان

بوسیدند و از آن مجلس شکفته بیرون آمدند و پسر عم هرون رد یکی از نجبای خاندان بود و جمیع انها در طریق
اهل بیت بودند حسنیه را نوازش کردند و ابراهیم شرمنده و روسیاه ماند و از کرسی بزیر آمد و ابو یوسف و شافعی
و روسیاهان دیگر را افساد تقلید بر گردن کرده راه عداوت اهل بیت می پیمودند از آن مجلس شرمنده بیرون
رفتند خلایق بر ایشان می خندیدند و بیرون ایشان را تسخر می نمودند و حسنیه با خواجه خود و جمعیت بسیار از بغداد
بیرون آمدند و متوجه مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خود را به خدمت امام الجن والانس امام هشتم و در دیگر
دیده مردم امام واجب التعظیم امام رضا علیه التحیة والثنا و باقی سادات عظام و اهل بیت مشرف شدند و بالله
التوفیق الیه انیب و صلی الله علی اشرف المخلوقین محمد و اهل بیته المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم و غاصب حقوقهم اجمعین
الی یوم الدین حرره [illegible] فی تضیق المجال و اختلال الاحوال فی یوم الخمیس

۲۲ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۰۶

اقل الطلبه [illegible] ابن محمد جعفر

تمّ تمّ

بازبین شد
۱۳۷۱ش